

اعلامیه "گروه آزادی کتاب و اندیشه"

بیانیه زیر توسط گروهی از نویسندگان و شعرای مترقی ایرانی به نام "گروه آزادی کتاب و اندیشه" نوشته شده است. این نوشته اولین سند است از این گروه که به خارج راه پیدا کرده است. با وجود اینکه این بیانیه در شماره ۱۰۰ پیغام دانشجو (شهرنور ۱۳۵۶) انتشار یافته است ما چاپ مجدد آن را ضروری می‌دانیم. شاید باشند کسانی که به پیغام دانشجو دسترسی ندارند و اصولاً اهمیت این سند بخودی خود پخش هرچه وسیعتر آن را ایجاد می‌کند. هیات تحریریه کند وکاو

روز یکشنبه یوزدهم تیرماه ۱۳۵۶ (۱۹۷۷ جولای ۱۹۷۷) هنگامی که خانم فرح دیبا، پلنگ به شهبانو متعلقه آقای آریا مهر، دو روز در شهر واشنگتن و اطراف آن مجاور شده بود تا بر در ارباب بهرروت دنیا راه یابد و دست حاجت و تمنا دراز کند، ناگهان رادیو و تلویزیون و مطبوعات ایران به یاد آوردند که سه چهار هفته پیش از آن همین خانم در جریان بازدید از استان گیلان با شخصی گمنامی به نام کیوان سبهری که گویا خبرنگار روزنامه کیهان بوده است، مصاحبه‌ای انجام داده و مطالب مهمی در باره سانسور کتاب در ایران گفته است.

در کشوری که مطبوعات تحت سانسور آن مجبورند هر کلمه بی‌معنی و هر رطب و یابس این خانم و شوهر تاجمندش و ندیم‌ها و اطرافیان دست دوم آنان را با حروف درشت و در صفحه اول چاپ کنند و بعد در باره خرد مندانه بودن آنها سرمقاله بنویسند و اعلام کنند که تمام مردم دنیا در برابر کلمات دامیانه این "نوابخ" انگشت حیرت به دهان گرفته‌اند، این پرسش‌ها که چرا وسایل ارتباط جمعی آن، این مصاحبه را فراموش کرده بودند و از چاپ و انتشار به موقع مصاحبه غفلت کرده بودند و اینکه چرا درست‌یگرز پیش از ملاقات مسر شاه با همسر پریزنت کارتر - و مخصوصاً در آن موقع - یکباره رادیو و تلویزیون و مطبوعات بطور دستجمعی بفرق چاپ و انتشار و پخش این مصاحبه فراموش شده افتادند و اینکه آیا در اصل چنین مصاحبه‌ای انجام شده بود و یا در آستانه ملاقات واشنگتن انجام و پخش چنین مصاحبه‌ای لازم دانسته شده و بنابراین زیر نظر مستقیم آقای آریامهر جعل شده بوده است، پرسش‌هایی بود که بفرق همه رسید ولی در کشور شاهنشاه زده ایران نه کسی جرئت طرح آنها را دارد و نه توقعی برای توضیح در باره آنها وجود دارد. در اینجا نیز این پرسش‌ها و جواب به آنها مورد نظر ما نیست و نیز فعلاً و در اینجا این پرسش اساسی مورد بحث ما نیست که مسر شاه که حتی به اندازه شوهرش هم مورد عایت قانون اساسی ایران نیست، اصولاً به چه مجوزی در امور کشور و از جمله در چنین مسائلی دخالت دارد و چرا در طی همین مصاحبه حرفهای خود را بعنوان "دستورهای من" به مسکولان امور" عنوان میکند. مگر او از نظر قانون اساسی ما چکاره است، چه اختیارات و مسئولیتهای قانونی دارد و در برابر چه مرجع قانونی مسئول دستورها و اقدامات خویش است؟

خانم فرح در آن مصاحبه (جعلی؟) مستقیماً به مسئله سانسور کتاب در ایران اعتراف و اشاره میکند و آگاهی کامل خود را از آن ابراز میدارد و سپس با عباراتی دوپهلوی و کشدار میگوید که کتابخانه ملی باید از ایجاد مشکلات و ناراحتی‌های مختلف برای نویسندگان و هنرمندان خودداری کند و هنرمندان را "آزار" ندهد و با اشاره به کسانی که در رأس ادارات سانسور کتاب و مطبوعات قرار دارند، ظاهراً

ویژه‌ای است که هم خود ایشان از آن بخوبی آگاه‌اند، هم آن هنرمندان خارجی که دو سال است از شرکت در جشن هنر شیراز خودداری میکنند و هم مراکز حراج آثار هنری در لندن و پاریس.

خانم شهبانو در مصاحبه خود اعتراف میکنند در کشوری که ایشان میتوانند به همه مقامات آن "دستور" بدهند و امتثال دستورهایشان جزو وظایف عادی همه مقامات عالی و دانی است، سانسور کتاب و مطبوعات و "آزار هنرمندان" یکی از مسائل عادی و روزمره بشمار میرود که حتی برای ترتیب امور آن سازمان و اداره خاصی هم موعود دارد که مانند کلیه سازمانها و ادارات کشور شاهنشاهی تحت نظارت عالیه خود ایشان و همسر تاجمندشان قرار دارد. و البته ایشان لازم می‌بینند تجامل کنند که نام آن، کتابخانه ملی است. در حالیکه خود ایشان همه ملاحظاتی که در کار کتاب وارد هستند میداند که آن سازمان کتابخانه ملی نیست و چیز دیگری است که ما به آن اشاره خواهیم کرد.

دوم آنکه خانم شهبانو که با شراکت آقای آریامهر در کلیه امور ملکنی و جزئیات کار سازمانهای دولتی دخالت دارند، خانم شهبانو که لابد ملاقاتهای متعدد خود را با خانم لیلی امیر ارجمند سرپرست کانون پرورش فکری و دستورهایشان به آن خانم را در مورد چاپ چه کتابهایی و جلوگیری از چاپ و انتشار چه کتابهایی فراموش نکرده‌اند، خانم شهبانو که حتی به خاطر مبارکشان هست وقتی تهمسار بصر رئیس وقت شهرتانی، به ابتکار خود موی بلند چند تن از جوانان را در سر پل تجریش قیچی کرد بلافاصله او را معزول کردند و در جمع چند تن از نزدیکانشان گفتند "اینها برای دستگیری یک نفر، برای هر کار کوچکی در دفعه مزاحم ما میشوند و آنوقت برای چنین کار مهمی که آبروی ملکت را میرسد نمایند بپرسند"، خانم شهبانو که حتی بیادشان هست در مراسم فرمایشی "ده انقلاب سفید" اغلب شبها تا ساعت سه بعد از نیمه شب بیدار میمانند تا طرحهای چراغانی و آذین‌بندی خیابانهای تهران و نحوه آذین‌بندی عکسهای شوهرشان و خودشان و آقا زاده‌شان را معلوم کنند و بخاطر این کار بسیار جزئی و کم اهمیت با طراحان چانه بزنند و بعد از پایان کار برای رفع خستگی از این "کار مهم ملکنی" به سن موریتس سپس بیایند و بالاخره خانم شهبانو که در تمام کارها و جزئیات آن مستقیماً دخالت میکنند، ناگهان در این مصاحبه لازم می‌بینند مگر تمام اطلاعات "فنی" خود شوند، خود را به کوچکی چاپ بزنند و خود را از همه جا بیخبر نشان دهند و وانمود کنند که سانسور کتاب کاری است که کتابخانه ملی انجام میدهد و نه اداره نگارش فرهنگ و هنر - همچنان که بی‌شبهه ایشان بیشتر از مرکز اصل قضیه را میدانند و به رموز و دقائق آن آشنا هستند. و اگر ایشان بخواهند به شیوه مرسوم دستگاه مگر این آشناگی شوند، ما بسادگی میتوانیم دفعات و تاریخها و محللهای شرفیابی آقای پهلبد با تفاق آقای ایرج زند پور رئیس اداره نگارش (سانسور) را به یادشان بیاوریم و بیادشان بیاوریم که چگونه وقتی آقای زند پور سکت کرده بود "مراحم و تقد خانی شهبانو" به او ابلاغ شد و چه مبلغی از این بابت نصیب آقای زند پور رئیس اداره سانسور کتاب شد و اگر مایل باشند بسادگی میتوانیم به یادشان بیاوریم که چگونه و به چه غطس آقای کریم پاشا بهادری رئیس دفتر مخصوص خانم شهبانو، با آنکه مورد بی‌مهری آقای مهیدا نخست‌وزیر بود بدستور خانم "علیا حضرت شهبانو" بزر و به فرمان همین خانم به سمت وزیر اطلاعات یعنی وزیر سانسور مطبوعات و انتشارات کشور منصوب شد. اگر خانم شهبانو مگر این واقعیت‌ها

اظهار تعجب میکند که نمیداند چرا کسانی که خود در گذشته "از روشنفکران ناراضی" بوده‌اند، اکنون که بوسند قدرت نشسته‌اند موجب آزار و ناراحتی هنرمندان و روشنفکران دیگر میشوند و روشهای سختی بکار میبرند که بجز ایجاد ناراحتی و "ناراضی تراشی" نتیجه دیگری ندارد. و بالاخره برای آنکه در این مورد سهم آقای آریامهر را از قلم نیندازند، میگویند این امر که کتابخانه ملی هنرمندان را آزار ندهد در اصل دستور شاهنشاه بود - که البته مفهوم مخالف این سخن میتواند این باشد که آقای شاهنشاه میتوانند بسسه "کتابخانه ملی" دستور آزار هنرمندان را بدهند. همچنان که در حقیقت از سالها قبل آقای آریامهر چنین دستور داده است و دقیقاً به آن عمل هم شده است و ما در این بررسی به آن خواهیم پرداخت.

در ارتباط با سخنان خانم فرح ملقب به شهبانو و نیز در رابطه با مسئله سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و مسائلی که اخیراً در این مورد پیش آمده است، ما نگارندگان این سطور که خود هر یک بنحوی از دست اندر کاران کارکنان و انتشارات در ایران و از کوشندگان راه آزادی کتاب و اندیشه در ایران هستیم، کوشش خواهیم کرد پس از ذکر چند نکته در باره مصاحبه خانم شهبانو و فرستادن پیامی از سوی گروه خود و روشنفکران معترک خود به کلیه گروههایی که در خارج از کشور صادقانه به مبارزه ضد رژیم میپردازند، به اصل مسئله سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و طور و طرز کنونی آن بپردازیم.

علیا حضرت لودگی می‌فرمایند؟

نخست بگذرید بدون توجه به آنکه این مصاحبه و آن در افشای ما از خود خانم "علیا حضرت شهبانو" است یا بعناست سفر ایشان به آمریکا و ضرورت زمانی، این مصاحبه در تهران و مستقیماً زیر نظر شاه جعل شده است، ما همان اعلان دولتی را بپذیریم و مصاحبه را از آن خود خانم فرح تلقی کنیم.

همچنان که میدانیم خانم فرح سالهاست با معسارح سرسام آور جشن‌ها و جشنواره‌ها و به پستوانه‌ها مدایعی گرانبها و جومی که در داخل و خارج از کیسه مردم پرداخت شده و میشود به هنر دوستی و هنر پروری تفرقه کرده میکنند. و حالا می‌بینیم درست همین خانم هنردوست و هنرپرور در این مصاحبه برای نخستین بار بزبان مبارک بچسود سانسور کتاب و آزار هنرمندان - که حداقل یک کار خشن ضد هنری است - اقرار و اعتراف میکند و به این ترتیب علناً اقرار و اعتراف میکند که همه آن داستان‌های هنر-دوستی و هنرپروری ایشان، از حد نوشته‌های دستوری و سفارتی آگهی‌وار خود و دستگامشان در مطبوعات داخلی و خارجی و خودنمایی‌های موهوم خود ایشان تجاوز نمیکند - که البته آنهم برای دستیابی به مقاصد سیاسی و مالیاتی

مستعد فقط ابراز کند تا ما تمام نشانی‌های دقیق قضایا را به عرض مبارکشان برسانیم و بپادشاهان بیاوریم. ایشان همسر تاجمندان خود سرشان را بزیر برف کرده اند و گمان میکنند کسی آنها را نمی‌بیند و از اعمالشان خبر ندارد و گمان میکنند آن کسانیکه اطرافشان را پر کرده اند کاملاً سر به آستان مبارکشان سپرده اند و برای "روز مبادا" و تبرکته خود از اعمال خلاف قانون و انسانیتهی که انجام میدهند هزار گونه توجیه و جاسوسی و نکته باریکتر زمو در کارشان نیست در حالیکه برخورداری از یک عقل متوسط میتوانست به ایشان و همسر "نابغه" شان بجهاند مرکز دایره فساد و رذالتی که ایجاد کرده اند، دقیقاً دینار و طیفی است که اطراف آنها گرفته است و اطلاعاتی بیش از این بماند برای زمانی که مردم ایران دست بکار رسیدگی بحساب پایمال کنندگان قانون اساسی و حقوق انسانی شوند و کیف دربار ایران و جیره - خواران ریز و درشت آنها یکجا بدهند.

سوم آنکه خانم شهبانو که در مصاحبه خود گردن کج کرده و برای بیخبر نشان دادن خود از همه نامردمی‌ها، کار را از ساده لوح نمائی و بیخبر نمائی به لوگدی کشانده است و میکوشد بارگناه سانسور کتاب و نظریات را به گردن خود روشنفران کشور بگذارد، قربانیان را متهم کند تا شاید بتواند جلاد را مظلوم از آب در بیاورد.

روشنفران ناراضی دیروز، یا مأمورین سازمان امنیت امروز؟

او در مصاحبه خود با ذکر اینکه نمیداند چرا کسانیکه خودشان از روشنفران ناراضی دیروز بوده اند، امروز که مصدر قدرت و خدمت دولتی شده اند، روش خشون و ناراحت کننده ای نسبت به هنرمندان دارند، سعی میکند خود روشنفران را مسئول اصلی سانسور معرفی کند و خود روشنفران را مسئول اصلی "آزار هنرمندان" جلوه دهد. یعنی از نظر ایشان گناه بگردن خود روشنفران است که تا وقتی دستشان از قدرت کوتاه است ناراضی اند ولی همچو که دستشان بقامات دولتی بند میشود در خشونت و شقاوت روی ایشان و شوهر تاجدارشان را سفید میکنند.

در این مورد لازم است باطلاع سرکار طایه برسانیم این روشنفران ناراضی دیروز نیستند که اکنون روش خشون و ناراحت کننده و آزار دهنده ای با نویسندگان و هنرمندان دارند، بلکه این مأمورین سازمان امنیت امروزند که بنا بر دستور و نظارت عالی ایشان و شوهر تاجمندان به رذیلته ترین و خشونت بارترین علیات طایه فرهنگ ملی ما هنر و هنرمندان ما مشغول اند. این مأمورین سازمان امنیت امروزند که خسرو گلبرخی نویسنده، شاعر و روزنامه نگار ما را به میز سوزانده می‌بندند، این مأمورین سازمان امنیت امروزند که میخ روی پای دکتر غلامحسین ساعدی بزرگترین نمایشنامه نویسی ایران میکوبند، این مأمورین سازمان امنیت امروزند که مته برقی را در ساق پای حسن حزام نویسنده داستان کودکان میچرخانند، این مأمورین سازمان امنیت امروزند که پایهای بهروز دقمانی روشنفر جوان ما و مترجم و جمع آوری کننده فولکلور آذربایجان را از زانو آره میکنند، این مأمورین سازمان امنیت امروزند که مهندس سماواتی روشنفر ما را در زیر غیر قابل تصویرترین و بیرحمانه ترین شکنجه قرار میدهند و هنگامی که با مقاومت دلیرانه او مواجه میشوند همسر او را که یک زن روشنفر ایرانی بوده است میآوردند و در برابر شوهر دلیرش بموشن ترین روشها به او تجاوز میکنند و وقتی باز هم با مقاومت مهندس سماواتی مواجه میشوند پسر چهار ساله او را میآوردند و در برابر پدر و مادر تیغ به تن لخت و معصوم این کودک چهار ساله میکوبند، شلاق به بدن ظریف این بچه چهار ساله میزنند و لگد بر سینه این بچه چهار ساله میکوبند و آنقدر اینکار را تکرار میکنند تا این طفل چهارساله بهوش میشود و بحال مرگ میافتد و بعد قلب بچه را ماساژ میدهند تا پس از چند ساعت این بچه چهار ساله بهوش میآید و فردای آنروز دوباره تیغ کشیدن بتن بچه را شروع میکنند، این مأمورین سازمان امنیت امروزند که آقای رضائی پیرمرد محترم صاحب موسسه انتشاراتی ابن سینا را به شکنجه گاه میبرند و هر شب

به وسیله رسولی مأمور دائم‌الخبر شکنجه ساعت يك و دو بعد از نیمه شب پیرمرد را از خواب بیدار میکنند تا رسولی مأمور شکنجه شما پس از شکنجه این پیرمرد بنشینند و بقول خودش "بحث مارکسیستی" با این پیرمردی که هرگز مارکسیست نبوده بکند. آیا شرم نمیکنید سرکارخانم شهبانو؟ آیا تا کنون تیغ یک گل بدست یکی از بچه های کوچکتان رفته تا بغهمید و احساس کنید مادر و پدری که در برابرشان تیغ ریشتراشی به تن بچه چهارساله‌اش میکوبند چه حالتی پیدا میکند؟ آیا در سنگ مرمرهای صورتی رنگ استخر مخصوصتان رنگ خون این کودک چهار ساله و صد ها کودک معصوم دیگر را که در برابر مادر و پدرشان شکنجه شده اند نمی‌بینید؟ آیا شرم نمیکنید که خود روشنفران را مسئول این شقاوت ها معرفی میکنید؟

البته همچنان که خانم فرح آگاه اند - و حالا که هواراپس دیده اند بهیچین آگاهی استاد و تجامل میکنند - یکی دو نفر از مأموران شکنجه و بیشتر از آنها گروهی معدود از این مأمورین اختناق سیاسی و فتری و فرهنگی از روشنفران ناراضی دیروز هستند، ولی آنان کسانیکه به سبب همان ناراضی بودن، دستگاه ترور و خفقان آنان را دستگیر و شکنجه کرد، آنان در زیر شکنجه های وحشتناک وادادند و تسلیم شدند و سپس با تهدید و تطبیح دستگاه اختناق پاره از وادادگی و تسلیم فراتر نهادند و به جرگه خائنین به آرمناهای خود و به گروه پادوما و مأمورین سازمان امنیت پیوستند و دستگاه ترور و خفقان دولتی آنها را نه بعنوان روشنفران ناراضی دیروز، بلکه بعنوان همکاران و اعضای حقوق بگیر سازمان امنیت امروز بسرپرستی سازمانهای مختلف اختناق گماشت. آنان اگر همچنان روشنفران ناراضی دیروز باقی مانده بودند اکنون سالها از مرگشان در زیر شکنجه و یا در میدانهای تیرباران میگذشت.

این خائنین که در زیر شکنجه و فشار تهدید و تطبیح ساواک و جانیان آن از حد وادادگی و تسلیم گذشته، به وادی خیانت افتاده اند، برای آنکه اعتماد دستگاه ترور و خفقان شامشاهی را بخود جلب کنند و هرگونه شائبه پیوند به گذشته را از خود بزدایند، همچنان دزدان با چراغ آمده، پاره‌ها حتی از حد مأموران عادی دستگاه ترور دولتی هم فراتر گذاشتند و تا عق کثافت و رذالت نظم شامشاهی فرو رفتند و دقیقاً بحالت مبین شدت عمل فوق‌العاده آنان بود که شما سرکار طایه و شوهر تاجمندان آنان را بشغل رذیلتانه سانسور کتاب و مطبوعات و تمشیت اختناق فرهنگی ایران گماشتید.

چهارم آنکه خانم فرح طایه به شهبانو، در مصاحبه‌ای که از او پخش شده، با آن سطح نازل فرهنگی خود، میکوشد بین سانسور و سترفرمگی با سانسورچیان و عاملان ظلم‌پرست علامت تساوی بگذارد و تمام کاسه کوزه‌های سانسور و اختناق را بر سر گروهی سانسورچی بشکند. ظاهراً ایشان بهترین راه را برای سرزیر برف کردن و نمایش عجب ابتدائی بودن طرز فکر خود پیدا کرده است و نمیخواهد و نمیتواند بفهمد که مرابجد خوانی بر این مسئله بدیهی واقف است که اگر دستگاه سانسور و ترور دولتی وجود نداشت، اگر آزادیهای دموکراتیک و حقوق انسانی بحداقل رعایت میشد، اگر اصول و موازین قانون اساسی ایران بزیر پا گذاشته نمیشد و اگر اختناق فرهنگی بمتابه وسیله ای برای عقیم کردن مغزها و در نتیجه از کار انداختن بازوها و برای جلوگیری از تبادل افکار و عقاید و ایجاد آرایش گورستانی و سرشوش گذاشتن بر روی جنایات شاه و شهبانو و درباریان و سازمان امنیت شاه وجود نداشت، هرگز و هرگز نیازی با استفاده از گروهی روشنفر خائن و خائف و فرصت طلب بحلوان سانسورچی و علم ظلم وجود نمیداشت. بی شک کسانیکه آزادیهای دموکراتیک و حقوق انسانی و قانون اساسی ما را بزیر پا نهاده اند و حتی بحلوان مأمور ساده دست بحنایت طایه انسان و شخصیت و حیثیت انسانی و فرهنگ و اندیشه انسانی در ایران زده اند "معدور" نیستند و باید مجازات شوند. ولی همزمان با آنها و حتی پیش از آنها باید دستگاهی که به چنین جانیان و مأمورین لجام گسیخته ای احتیاج دارد و چنین جانیان را پرورش میدهد و بجان مردم ما و فرهنگ ما میندازد و از گون شود و رهبران آن تاوان گناهان عظیم ضد انسانی و ضد فرهنگی

خود را بدهند + در غیر اینصورت، تا هنگامی که چنین دستگاه پرادبار و خائن و خائن پروری وجود دارد، اگر نتواند از نسل قدیم دکتر محمد باهری و محمود جعفریان و ایرج زند پور و عیانت الله رضا را پیدا کند، از نسل تازه پرویز نیکخواه و کورش شائی و موشنگ وزیر و امیر ظاهری را پیدا خواهد کرد، و آنان را در کنار رسولی و دکتر مهدی سمسار و دکتر کاظم ودیعی و فیروز هنربخش و آلبرت کوچوشی و مزدوران و جیره خواران دیگر خود خواهد نشاند.

ظاهراً پس از آن همه جنایت و آدمکشی و شکنجه و آدم ربائی، حالا که دستگاه ترور و خفقان دولتی ایران خود را در منگنه فشارهای داخلی و فشارهای بین‌المللی می‌بیند، دیوانه وار تقلا میکند تا دستهای خون آلود خود را هر چه زودتر بشوید و یا متهم کردن و در صورت لزوم با قربانی کردن چند نفر علیه ظلم و جنایت خود را تطهیر کند و جانساز آب بکشد. تا شاید از پس دادن تاوان جنایات و خیانتهای بزرگ خود در امان بماند و چند صباچی بحیات تنگین خود ادامه دهد - وزمی خیال ابلهانه و باطل! خانم شهبانو! سالهای دراز است که مردم جلاد را در سیمای آقای آریامهر و خود شما میشناسند، انگشت بسوی چه کسی دراز میکنید!؟

"آزار هنرمندان" بوسیله کتابخانه ملی انجام می‌شود یا بوسیله سازمان امنیت؟

پنجم آنکه خانم شهبانو از "آزار هنرمندان و نویسندگان" بوسیله "کتابخانه ملی" سخن میگویی. لابد ایشان که خود "هنرمند" هستند و در کار "هنرپروری" خورجینی از پول به یک دست و صغی خونین بدست دیگر دارند، بخوبی میدانند که کتابخانه ملی و اداره کنندگان بی‌وای آن نه تنها دستی در آزار هنرمندان و نویسندگان ندارند، بلکه حتی در کار سانسور کتاب نیز بیش از یک کانال ورود و خروج کتاب میگویند دخالتی ندارند و مدتها است که حتی این نقش کانال نیز از آنها گرفته شده است و آنها هم با خوشحالی این امر را پذیرفته اند. همچنان که در آغاز کار نیز از قبول مسئولیت یک کانال ضد فرهنگی بودن ابا داشتند و تنها با توپ و تشر مقامات دولتی و بخصوص ساواک مجبور به پذیرش آن شدند. لابد سرکار خانم شهبانو که تاکنون چند بار آقای ایرج زند پور رئیس اداره سانسور را به همراه آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر بحضور پذیرفته اند و مورد تقدیر مخصوص قرار داده اند، دقیقاً اطلاع دارند که سانسور کتاب به وسیله اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر انجام میشود و نامه بوسیله کتابخانه ملی ویی تردید دقیقاً میدانند مسئولیت "آزار هنرمندان" و غیر هنرمندان هم بعهده سازمان امنیت و شهریبانی و کمیته "مشترک آنهاست که با دقت و وسواس بسیار و با استفاده از مدرن ترین وسایل شکنجه، میزهای سوزاننده (توستر)، مته های برقی، شوک های الکتریکی و نیز با استفاده از وسایل قدیمتر مانند دستبند قیاسی و میخ واره اینکار را انجام میدهند. خانم فرح بهتر از هرکس از این جزئیات خبر دارند و بهتر از هرکس میدانند که "آزار هنرمندان" و روشنفران بوسیله ساواک و شهریبانی و کمیته مشترک آنها انجام میشود و نه بوسیله میرزاقلعدان های بی‌وای و از همه جا بیخبر کتابخانه ملی.

سرکار طایه خانم شهبانو که حکمتان را همه دستگاههای دولتی میخوانند و گهگاه بعنوان علیات محیرالعقول به بازدید های غافلگیرانه نمایشی از بعضی از سازمانهای دولتی میروند و بعد عکس و تصویلات این بازدیدهای نمایشی خود رنگ کشان را در صفحه اول روزنامه های گوش بفرمان می‌چاپند، برای آنکه منظر "گزارشهای شرفرعی" نمانند و برای آنکه از نزدیک به دقایق کار آشنا شوند و برای آنکه بقول خودشان (در مصاحبه با مجله زن روز) تا ساعت سه بعد از نیمه شب بیدار نمانند که یک متهم بخت برگشته را بحضورشان بیاورند تا پس از شکنجه های بسیار وادار به اعتراف در آستان مبارکشان شود، خوب است یک بازدید ناگهانی و غافلگیرانه از زندانهای کمیته و اوین و قزل قلعه و شکنجه گاههای ساواک و شهریبانی در تهران و شهرهای دیگر بعمل آورند. خوب است یک بازدید بی برنامه از این زندانها بعمل آورند تا بچشم مبارک ببینند که "آزار

هنرمندان " چگونه انجام میشود ، ببینند که چند نویسنده و مترجم بعلمت علیات وحشیانه شکنجه گستران شاهنشاهی قادر براف رفتن نیستند و مدتهاست که بسروزی زمین میخیزند و ببینند که کتابخانه ملی میچگونه دخالتی در "آزار هنرمندان" ندارد ، بلکه اینکار شرافتنداز آنست و هنرمندان و هنر پرورانه که با دستور و نظارت وسواس آمیز آقای شاهنشاه آریامهر و با اطلاع خود این خانم انجمنام میگیرد ، بوسیله مأمورین حیوان صفت ساواک و شهرنایسی صورت میگیرد و نه بوسیله کارکنان بدبخت کتابخانه ملی که همیشه مشتشان گرو نه شان است .

البته ما میدانیم و خود سرکار طبع هم میدانند که ایشان حتی احتیاجی به چنین بازدید مافی ندارند چون خودشان دقیقاً بر تمام جزئیات اینکار هنر پرورانه آگاهی دارند و گزارشهای این علیات هنر دوستانه را با همان "لیخنسد مهریانه" میشوند که گزارش جشن هنر شیراز و جشنواره حماسی طوس را . زیرا خودشان میدانند که این هر دو سه کاریک هدف واحد "هنری" را تعقیب میکنند . ما میدانیم و خود ایشان هم میدانند که تمام آن داستان دست زدن ایشان به خود کشی بعنوان اعتراضیه آدمکشی مسا و شکنجه گری های شوهر تاجمندشان ، تنها شایعيات نادرستی بوده که بوسیله شایعه پراکنهای خودشان بسر زبانها انداخته شده است تا چهره انسان دوستانه ای از ایشان بسازد ، تا شاید این چهره انسان دوستانه روزگاری بکار دستگاه اختلاق ایران بخورد . والا همه میدانند که مردم ایران از این شانس ها ندارند و بناچار مجبورند خودشان دست بکار شوند و شر و نوحست این خانمندان خیانت و جنایت و سیستم آفریننده این خاندان را از سر خود و اجتماع خود بردارند - یعنی همان کاری که بسه حول و قوه الهی همین جالا دارند میکنند .

وبالا خوه ششم آنکه ، حتی در چنان شرایط فوق العاده ای که با مینجگیری شیلوک های ربا خواری مثل آقای نیکسار دستن و آقای هلموت اشیت ، خانم شهبانو در پشت درهای کاخ سفید واشنگتن ایستاده بوده و اذن دخول میطلبیده و از سر ناچاری میخواستند اندکی آزادی نذر آن امامزاده بکنند تا شاید حاجتش برآورده شود ، باز هم دستخیز در اعلام پایان سانسور کتاب - و آن هم فقط کتاب - لرزیده است . سرکار خانم حتی در آن وضع فلاکتناز و چاکرانه هم اعلام پایان سانسور کتاب را به مصلحت خود و مسر تاجمندش ندیده است و با عبارات دوپهلوی و کشاداری بر سر نویسندگان و هنرمندان منت گذاشته و از مسئولان "کتابخانه ملی" خواسته است که از "آزار هنرمندان" خودداری کنند . یعنی همچنان به سانسور کتاب ادامه دهد و فقط اگر کتابی را غیر قابل انتشار تشخیص دادند و نسخه ای از آنرا به سازمان امنیت فرستادند و سازمان امنیت و "کمیته" هنرمند و نویسنده را دستگیر کرد ، تا اطلاع ثانوی از استفاده از آن منقل برقی و میز سوزانده و میخ

اره خودداری شود تا شاید سه گریه آقای کارتر باز شود و ایشان بر سر رحم آیند و بعد خانم شهبانو و آقای آریامهر بتوانند با شدت و برپروائی بیشتری میخ واره و میسوز سوزانده شان را بکار اندازند . و این امر ناشی از طبیعت دیکتاتوری و دیکتاتوریماست که تا آخرین لحظه از اصرار قدرت و قدرتمندی دست برنمیدارد و قادر نیستند حتی یک گام از مواضع کثیف و جنایت بار خود دست بردارند . زیرا همبند اند حتی یک گام واپس نشینی از مواضع استبداد و دیکتاتوری ، حمایت قدرت تا مشروع و ضد انسانی آنها را زیر طمعت سوال و زیر ضربه های مهلک توده مردم قرار خواهد داد و این امر بساط جنتیستان را در هم خواهد نوردید . در ضمن خانم شهبانو و آقای آریامهر گری خوانده اند زیرا بروسه ای که طبع دیکتاتوری و سفاکی آنان و دارودسته ایشان در جریان است ارتباطی به تأییدات باصطلاح "خیبر خواهرانه" آقای کارتر ندارد و آنچه در پیش است بازگشت ناپذیر است - حتی اگر بر فرض سه گریه آقای کارتر هم یاز شود ، که البته باز نخواهد شد . زیرا این امر ناشی از اینکار شخصی آقای کارتر نیست و هرگز دیگر هم که اکنون در کاغ سفید نشسته بود باز هم وضع بر همین منوال بود .

پایان يك مرحله در سيستماتيک کردن

سانسور ، يا تعديل سانسور؟

اما همه آنچه در مصاحبه خانم شهبانو وجود دارد همین نکات نیست - بلکه آنچه می بینیم فقط سطح آشکار این مصاحبه است . مهمتر از این نکات مسائلی است که در زیر پوشش این مصاحبه وجود دارد و دربار و دستگاه اختلاق ایران میگوید حتی در این دم آخری هم گامی بسوی محکمت کردن سانسور کتاب بردارد و ضمناً کار خود را هم موجه جلوه دهد و برنامه ای را که از دو سال قبل در مورد آن مطالعه کرده ، حتی در این دوران لب گورش هم پیاده کند . زیرا دستگاه دیکتاتوری و اختلاق ایران هم به سر گیجه دچار است و هبه گور بینی سیاسی و نمیتواند بفهمد که آن صوبوشکست و آن بینامه ریخت و هنوز بخودش امیدوار بهایش میدهد و بنابراین از برنامه های تنظیم شده قبلی اش نمیخواهد دست بردارد . بخصوص که میباید خاندان آن برنامه ای که از قبل برای سانسور کتاب تهیه کرده است ممکن است با اوضاع و احوال آموزش سازگار در بیاید - چه کند ؛ طراحان و آید کولوگ های ریز و درشتش چنین تصویری را برایش ساخته اند و الغریق پتشت طلی الحشیش !

مسئله اساسی در جواب این سؤال نهفته است که آیا آنچه در مصاحبه خانم شهبانو آمده است و بعد بوسیله هویدا نخست وزیر [وزیر دربار کنونی] و هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و دارائی و "هماهنگ کننده جناح سازنده حزب رستاخیز" بازگو شده است که "قلم ما باید بنویسد" آیا در واقع پایان "آزار هنرمندان" و اعلام نوعی تعدیل در کار سانسور است و یا در حقیقت اعلام پایان یک مرحله در کار سازمانی و سیستماتیک کردن سانسور ؟ کلیه روشها ، نشانه ها ، مقدمات و ترتیبات و برخورد های مقامات دولتی و "حزب" در مورد کیفیت کار چاپ و انتشار کتاب در ایران نمایشگر این واقعیت است که مصاحبه خانم شهبانو و یاد مغان دور قاب چینهای او در واقع اعلام پایان یک مرحله در سازمانی و سیستماتیک کردن سانسور کتاب در ایران است که البته در آستانه اطمینان سانسور کاخ سفید و هم غذا شدن خانم شهبانو با خانم کارتر ، برای مقاصد سیاسی معینی هم مورد بهره برداری دستگاه اختلاق ایران قرار گرفته است .

این مرحله پایان یافته در سیستماتیک کردن سانسور کتاب (که ما مفضلتر به آن اشاره خواهیم کرد) بطور خلاصه چیست ؟ این مرحله عبارت است از :

۱- ایجاد هماهنگی کامل بین اداره مطبوعات سازمان امنیت ، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر (اداره سانسور کتاب) ، اداره کل مطبوعات داخلی (و سانسور) وزارت اطلاعات و جهانگردی ، قسمت انتشارات حزب رستاخیز و اداره سانسور شهرهای .

۲- تعدیل این هماهنگی کلی و تا حدودی سازمانی ، به ستاد رهبری کننده ، سانسور کتاب و مطبوعات در ایران و جلوگیری از تناقضات بیروگراتیک آنها که گاه موجب انتشار کتابهای "ناباب" میشود و محول کردن کار اجرائی سانسور کتاب و مطبوعات به واحد های بزرگ مطبوعاتی و انتشاراتی دولتی و خصوصی که برای اینکار آماده شده اند (از قبیل مؤسسه بزرگ و تقویت شده انتشاراتی امیرکبیر و سازمان انتشارات سروش و چند مؤسسه معدود دیگر در کار سانسور کتاب و مؤسسات بزرگ مطبوعاتی نظیر اطلاعات و کیهان و آیدگان و رستاخیز در کار مطبوعات) .

نگارندگان این سطور با افشاء کردن چگونگی کار سانسور کتاب در ایران و مراحلی که امر سانسور کتاب در پشت سر گذاشته و مراحلی که هنوز میرود عمل است و افشاء چگونگی برخورد دستگاه ترور و اختلاق دولتی ایران با نویسندگان و هنرمندان و ناشران خوبا بسته به دولت ، کوشش خواهند کرد واقعیت سانسور کتاب در ایران را بازگو کنند و علل و عواملی را که به سیستماتیک کردن سانسور کتاب در ایران منجر شده است و اکنون پایان یک مرحله مهم از آنرا در برابر ما قرار داده است ، فاش کنند و از این راه از اجرای برنامه جدید ضد فرهنگی دستگاه اختلاق در مورد سانسور کتاب

و هر برنامه دیگری در مورد سانسور کتاب تا حد امکان جلوگیری بعمل آورند .

لازم است این نکته را یادآوری کنیم که بعلمت وجود ترور و خفقان شدید در ایران و مشکلاتی که ارسال این متن بخارج از کشور دارد و مخاطراتی که از این طریق میتواند دارد این بررسی با اندکی تاخیر بخارج از کشور برسد . ولی به مراحل تا هنگامی که این دستگاه جنایت و ترور و خفقان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بر اینک قدرت قرار دارد و بسه اعمال ضد انسانی و ضد فرهنگی خود ادامه میدهد ، مطالب این بررسی همچنان تازه خواهد بود زیرا دستگاه جنایت و خفقان بدون جنایت و خفقان نمیتواند بحیات خود ادامه دهد .

پیام ما به کلیه سازمانها و نیروهای

ضد رژیم در خارج از کشور

در پایان این مقدمه ، نگارندگان این سطور یادآوری دو نکته را بر ذمه خود میدانند :

اول آنکه لازم میدانیم سیاس بسیار خود را نشانار " کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران " و فعالین آگاه آن کنیم که فعالیت های گسترده و سرخشان آن در ایران انعکاسی وسیع یافته است و در عین امید دادن به یهودگان راه آزادی ، دستگاه ترور و اختلاق ایران را سخت به هراس و انعکاس واداشته است . بدیهی است که سیاس بسیار ما از فعالیت های ضد اختلاقی " کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران " به هیچوجه به معنی نادیده گرفتن و یا کم بها دادن به کوشش های پرر و افشاگرانه گروههای دیگر اپوزیسیون و به ویژه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج و نیز اتحادیه دانشجویان مسلمان ایران در خارج و دیگر گروههای ضد رژیم نیست .

دوم آنکه ، ما بعنوان گروهی از روشنفکران ایران که در محیط خفقان زای کشور از راههای گوناگون و با بهره گیری از امکانات بسیار محدودی که در اختیار داریم به مبارزه طبع رژیم خودکامه و وابسته به امپریالیسم برخاسته ایم ، از همه نیروهای ضد رژیم با هر آید کولوژی و عقیده ای تقاضا میکنیم که با استفاده از کلیه نیروها و امکاناتی که در اختیار دارند و با ایجاد امکانات مبتکرانه تازه ، فعالیت مردمی و همه جانبه خود را هرچه بیشتر گسترش دهند ، تنها بکار در میان دانشجویان ایرانی و دیگر ایرانیان خارج از کشور بسنده نکنند و یا توجه به جو مساعدی که در خارج از ایران طبعه دیکتاتور و دیکتاتوری بوجود آمده ، بکوشند مسئله ایران را بطور گسترده بیان توده مردمان کشورهای محل اقامت خود ببرند . ما از همه نیروهای ضد رژیم میخواهیم در هر کشوری که زندگی می کنند کلیه مجامع احزاب محافل و کلیه شخصیت های هنری ، سیاسی ، حقوقی و اجتماعی را بدون توجه به آید کولوژی ها و انگیزه های مخطف آنان طبع اختلاق ایران بسنج بکنند ، بکوشند تا آنان را به حمایت از ابتدائی ترین خواست مردم ایران یعنی آزادی های دموکراتیک و احترام به حقوق و شخصیت انسانی فرا خوانند . کمیته های آزادی هنر و اندیشه در ایران و کمیته های دفاع از زندانیان سیاسی را با شرکت چنان شخصیت های تشکیل دهند ، با همکاری چنان مجامع و شخصیت های جلسات سخنرانی و بحث و بررسی در مورد وضع خفقان با ر ایران برپا کنند . حتی حتماً ز کم نیست که چنان شخصیت های در همه موارد از شخصیت های بر اجهار و مشهور جهانی یا ملی باشند ، حتی میتوان در هر شهر نویسندگان روزنامه های ملی ، قسبات و حقوقدانان مجلس و اعضای شوراهای محلی را در این کار شرکت داد و در سطح دیگر نیز میتوان با همکاری و بسیاری اتحادیه های دانشجویی و دیگر محافل و مجامع و احزاب خود کشورهای دیگر در آن زندگی میکنند ، همبند مسا و تظاهرات متعدد دی با خواست آزادیهای دموکراتیک در ایران و آزادی دهها هزار زندانی سیاسی ایران برپا کنید . برای قابل لمس تر کردن خفقان ایران موارد مشخص در مورد افشاء مشخص زندانی و زیر فشار ایران را انتخاب کرده ، در مورد هر یک از آنها کارزار وسیع مردمی سازمان بد هتد . حتی از

کوچکترین احساس مساعد و همدردی مردمان خارج یا مردم ایران چشم نباشد، زیرا فعالیت این مجامع و شخصیت های مختلف هر چقدر هم اندک و ناچیز باشد، در مجموعه خود به نتایجی بزرگ و خردکننده منجر خواهند شد. ما بعنوان روشنفکران تحت آزار و ستم ایران از همه گروههای ضد رژیم با هر عقیده و ایدئولوژی تقاضا میکنیم در عین مرزبندی و حفظ عقاید و نظرات خود، از لجاجت های غیر اصولی در موارد جزئی دست برداشته و با گشایش و اعزام نمایندگان خود، با گروههای دیگر اپوزیسیون به بحث و گفتگو بنشینید و اگر در رسیدن به هدفهای خود حتی یک گام مشترک مییابید از همکاری و مصراعی با یکدیگر در همان یک گام مشترک دریغ نکنید.

ما در اینجا با دریغ و افسوس می شنویم که برخی از افراد و گروههای ضد رژیم بخاطر لجاجت های غیر اصولی با یکدیگر و یا به بهانه اختلافات ایدئولوژیک خود، جلساتی را که با شرکت خارجیان برای اعتراض به ایران تشکیل شده است بهم میریزند و خارجیان را از شرکت در چنین جلساتی ناراحت و پشیمان میکنند. گناه چنین روشهای نادرستی به گردن کیست؟ به گردن پرووکاتوره های ساواک یا به گردن کسانی که با همه صمیمیت خود در مبارزه با رژیم، از درک مسائل ابتدائی مبارزه در این شرایط عاجزند؟ ما از همه شما نیروها و سازمانهای ضد رژیم میخواهیم که با حفظ مواضع ایدئولوژیک خود، از همکاری با "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" که فعالیت هایش چنین نتایج شمی بخشی در ایران بار آورده است و چنین امید های بزرگی آفریده است، دریغ نکنند. بگوئید که فعالیت های این کمیته را گسترده تر و مریخی تر کنید و ابعاد تازه ای بآن بدید. ما از "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" میخواهیم که خود در این راه پیشگام شود، نمایندگان خود را برای مذاکره و همکاری با کلیه سازمانها و نیروهای ضد رژیم اعزام دارد و بدون توجه به اختلاف نظرهایی که در گذشته بین فعالین این کمیته و فعالین گروههای دیگر اپوزیسیون خارج از کشور وجود داشته است، موارد مشخص همکاری را به اتفاق دیگر سازمانهای ضد رژیم یافته و در آن راه گام بردارد. ما از "کمیته برای آزادی هنر و اندیشه در ایران" میخواهیم که پس از چنین تماسهایی اگر احیاناً یک یا چند گروه اپوزیسیون به بهانه های مختلف از همکاری در مبارزه ضد اختلافاتی خود دریغ کردند اسمی آن گروهها و بهانه های عدم شرکتشان در این مبارزه لازم و همه گیر را در مجله ارگان کمیته آزادی هنر و اندیشه به چاپ برسانند تا ما آگاه شویم چه کسان یا چه گروههایی با چه بهانه هایی به سبک اندازی در مبارزه ضد رژیم میپردازند تا حداقل ما روشنفکران داخل ایران بتوانیم بقول آن مرد بدانیم دوستان خلق گمانند و چگونه در مبارزه متحد ضد خفقان سنگ اندازی میکنند و چگونه نیروی عظیم جوانان ما را در درگیری فعالانه محفل بهدر میدهند. ما امکانات اندکی برای آگاهی از چنین مسائلی که در خارج میگذرد در اختیار داریم. ما را آگاه کنید تا در حد خود حساب خود را با دوستان و دشمنان واقعی مردم روشن کنیم. ما از همه نیروهای ضد رژیم با هر عقیده و ایدئولوژی میخواهیم که با همکاری یکدیگر مسئله ترور و خفقان دولتی در ایران را در همه کشورها و در همه محافل و مجامع سیاسی و اجتماعی به مسئله روز بدل کنند و شخصیت های مختلف با دیدگاههای مختلف سیاسی را در پشت سر مبارزه مردم ایران به خاطر آزادی و حقوق انسانی بسج کنند.

ما به کلیه دوستان و عزیزان خود در همه گروههای مختلف ضد رژیم اطمینان میدهم که شما صاحب هر ایدئولوژی و عقیده سیاسی باشید، کسب آزادهای سیاسی و رفع ترور و خفقان دولتی نخستین گام در راه پیشبرد عقاید و نظرات شماست. این نخستین گام است. در شرایط خفقان و ترور پلیسی هیچ گروهی با هیچ ایدئولوژی و عقیده ای قادر به نشر اندیشه ما و عقاید خود و مبارزه مردمی در راه آنها نخواهند بود. به پرووکاتوره های ساواکی اجازه ندهید به بهانه های گودکانه و یا به ارائه شعارهای غیر عملی و به اصطلاح تدروانه به افتراق و جدایی بین شما دامن بزنند و از این طریق به هدفهای رذیلقه خود برسند. ما مسووران ساواک فقط مأمور شناسائی دانشجویان مبارز و دیگر ایرانیان

ضد رژیم نیستند آنها علاوه بر اینکه و حتی مقدم بر اینکه به پرووکاسیون و اختلاف اندازی بین نیروهای ضد رژیم میپردازند تا بین نیروهای ضد رژیم اختلاف و افتراق ایجاد کرده، نیروی آنها را برانگیزد و کم اثر سازند. چنان مأمورینی بنام مأمورین سازمان امنیت در میان سازمانها و نیروهای ضد رژیم ایران فعالیت میکنند بلکه ظاهراً بعنوان افرادی تندرو در میان نیروهای ضد رژیم در خارج از کشور فعالیت میکنند افرادی که ظاهراً به ایدئولوژی و هدفهای خود "صمیمانه" وابسته هستند و ظاهراً بعلمت این به اصطلاح "صمیمیت" دقیق و پرمیزگاران خود پیوسته لژم میدانند در هر موردی به اصطلاح ما را ماست بکشند و به اصطلاح "از هرگونه سازشکاری یا سازمانها و نیروهای غیراصیل و غیرانقلابی" خود دریغ کنند و به همین بهانه هم تخم تفرقه می پاشند. ما از مواردی از کار این قبیل مأمورین ساواک اطلاع دقیق داریم که فعلاً برای جلوگیری از بهانه جویی های تازه و پراکندگی های تازه از ذکر آنها پرهیز می کنیم. شما خود اگر چشم منطقی و مبارزه خود را باز کنید بسادگی میتوانی چنین افرادی را بشناسید. تسک به وجود فرد یا افراد معینی که بهر علت حاضر شده اند نیروی خود را در خدمت مبارزه ضد رژیم قرار دهند و پیراهن عثمان درست کردن از این افراد برای فرار از همکاری علیه خفقان، بهانه های گودکانه و غیرمعمولی است که فقط رژیم ضد خلقی ایران را خوشحال میکند و به زندگی پر ادبار آن تسک می بخشد. شما که سالهاست در مبارزات ضد رژیم شرکت دارید باید بخوبی بر این فعالیت تاکتیکی آگاه باشید که در دفاع از یک قربانی رژیم، فقط مسئله دفاع از او مطرح نیست بلکه در عین حال این روشی معقول و آگاهانه است که در جریان آن میتوان کل رژیم و مجموعه واقعیت ترور دولتی و خفقان در ایران را به زیر سؤال کشید و درباره آن کار وسیع تبلیغاتی کرد و شخصیت های مهم خارجی را به فعالیت شخص ضد رژیم ایران واداشت و شما نیز میتوانید چنین کنید و چرا نمی کنید؟ چرا نمی کنید؟

ما که در این چهارچوب خفقان و ترور زندگی میکنیم، با امکانات اندکی که برای اطلاع از خبرها و تحلیل آنها در دست داریم میتوانیم بفهمیم که در مسئله دفاع از یک قربانی رژیم، مسئله شخص و مسئله اساسی نیست بلکه این روش و تاکتیک عاقلانه ای است برای بزرگ کردن مسئله یک قربانی رژیم و از آن طریق، مطرح کردن کل مسئله شکنجه و خفقان در ایران و در اینصورت شما که در محیط نسبتاً آزاد خارج آنهمه امکان خبرگیری و مطالعه و تحلیل دارید چگونه و چرا قادر بدرك چنین مسئله ساده ای نیستید؟ اگر شما سازمانها و نیروهای ضد رژیم بمبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک بعنوان نخستین گام - فقط نخستین گام - اعتقاد دارید، در مبارزه بخاطر آزادی هنر و اندیشه و آزادی همه زندانیان سیاسی شرکت کنید و با کار وسیع خود و دادن ابعاد تازه به این مبارزه، خود سگان را بدست گیرید و اگر کار در مورد قربانی و قربانیان معمولی را نمی پسندید، موارد بهتر و قابل پذیرش تری را عوان کنید. در این مسئله بیش از این نیشود بحث کرد و در خانه اگر کس است، یک حرف بس است.

دوستان عزیز! بگذارید از تاریخ پیاموزیم: در اوایل دهه دوم قرن بیستم که دوران اوج مجدد جنبش در روسیه تزاری فرا رسید، تعداد اعضای غیر زندانی حزب سوسیال دموکرات دسراسر سرزمین پهناور روسیه از چند صد نفر تجاوز نمیکرد. اگرچه آنان در مورد اصل ایدئولوژی خود وحدت نظر داشتند ولی در مورد شیوهها و تاکتیکهای کار کاملاً همدستان نبودند. ولی همین گروه اندک با درک شرایط زمانه، با انگشت گذاشتن بروی موارد مشخص و فعالیت گسترده در باره این موارد مشخص و قابل لمس، با ضمیمت از خواستهایی که توده های وسیع مردم را جلب میکرد و با ارائه شعارهای صحیح و مردمی توانست توده های وسیع مردم را بحرکت در آورد و انقلاب کبیر اکثر را بعنوان نقطه صفی در تاریخ بشریه ثبت برساند. اگر اکنون هزاران تن از صمیم ترین، فداکارترین و فعالترین جوانان ما که بعد از مبارزه ضد رژیم جلب شده اند، به سبب اختلافات داخلی خود و پرخاشجویی نسبت به یکدیگر و بهم ریختن جلسات یکدیگر

و تهمت زدن به یکدیگر نتوانند رژیم کنونی ایران را مجبور به تسلیم کنند و میدان را برای جنبش مردمی و برای گامهای بعدی خود گشاده تر کنند تاریخ و توده های محروم مردم ما هرگز آنان را نخواهند بخشود.

بگذارید از تاریخ پیاموزیم: مردم ایران هرگز گناه حزب توده ایران را نبخشوندند چرا که این حزب در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عدلیا به سهو در درک شرایط زمانه و آماد و مسئله عده آن مرحله را نادیده گرفت و از همکاری واقعی با دیگر نیروها خود داری کرد و نیروی بزرگ و آماده خود را نیز غافل و باطل گذاشت. در شرایط کنونی که خون هزاران شهید درخت آزادی را به میوه نشاند و تضاد های امپریالیستی و امکانات مساعد دیگر موقع مناسبی بوجود آورده است، اگر شما سازمانهای اپوزیسیون از درک شرایط عاجز بمانید و از همکاری واقعی و فعال با دیگر نیروها سرباز بزنید و نیروهای خود را نیز به وسعت طیف رژیم بکار نگیرید مسئله عده این مرحله را درک نکنید و همان اشتباه حزب توده ایران را به شکلی دیگر تکرار کنید، آینا گمان میکنید تاریخ و مردم ایران حسابی جداگانه و اغاضی گرانه برای شما باز خواهند کرد؟ آخر چند بار باید یک اشتباه را تکرار کرد؟ آخر چند بار باید یک حقیقت را تجربه کرد؟ چند بار؟ چند بار؟ بگذارید از تاریخ پیاموزیم! بگذارید ارتجاع را سرکوب کنیم و راه خود را به پیش بکشیم.

بگذاریم از این بدیهی ترین مسائل مبارزه و شکوفایی مبارزه. و با یادآوری و واگیری از مضمون شعری از یکی از شاعران کنونی ایران (که در زیر قسمتی از آنرا نقل خواهیم کرد)، بگذاریم از این تکرار اسفندک تاریخ که درست در همان زمانی که سربازان خونریز سلطان محمد فاتح بوهران کردن حصارهای شهر قسطنطنیه (اسلامبول کنونی) برداشته اند، ما در کلیسای شهر سرگرم بحث و جدال در این مورد هستیم که عیسی در لاهوت است یا در ناسوت. بگذاریم که ما زحمتکشانی یدی و فکری و ما روشنفکران ضد رژیم داخل کشور، در زیر شدیدترین شیوه های ترور و خفقان دولتی و در زیر یکی از وحشیانه ترین نمونه های فشارهای پلیسی، از شما عزیزان خود، از شما مبارزان خارج از کشور دل پسر درد و لب پرشکوه ای داریم.

"و ما دوزخیان
- پای سنگان دبیروز و امروز -
فرزند آن خوش را شرنکی به میراث نهادیم ایم:
حرامیان شهر را به تیر ستوران گرفته اند
و یا
- فرزندان دشمن شاد -
بر پاره لاهوت و ناسوت عیسی
به جدال در شده ایم -
ترغای دوزخ ماراباد!
- ما نامداران فردای دوزخ -
* * *
از با خود گریستن
تا بر خود گریستن
سنگلاخ راهبست
که ما همه آرا بیموده ایم." *
بگذاریم و بپردازیم به بررسی خود درباره سانسور کتاب در ایران و مراحلی که امر سانسور رسمی کتاب گذرانیده است و بررسی کیفیت سانسور کتاب و مراحل توبن آن * * *

چگونه سانسور کتاب شکل گرفت و رسمیت یافت؟ آزادی مطبوعات و انتشارات در ایران امری است که در قانون اساسی ایران تصریح و تأکید شده است و هرگونه تضییق آزادی مطبوعات و انتشارات، اقدام علیه قانون اساسی ایران و مستوجب تمام مجازاتهای است که هرگونه اقدام دیگر علیه قانون اساسی مشمول آنست. مطابق قانون اساسی ایران هیچ مقام و مرجعی نه مستقل و نه به استعداد دستور شفاهی و کتبی هر مقام دیگر حق سانسور و کنترل کتب و مطبوعات و جلوگیری از انتشار آنها را ندارد.

اگر چه بد نهال تشکیل حزب رستاخیز، که خود مابین قانون اساسی است، مدتی است که اقداماتی در جهت تغییرات کلی در قانون اساسی ایران توجه ویژه دربار را بخود معطوف داشته است و مسئله تغییر قانون اساسی در جهت اعطای اختیارات مرجه بیشتر به شاه و محدود کردن رسی آزادیهای مصرح در قانون اساسی در دستور روز دربار قرار گرفته و گروهی از پادوهای دربار تحت ریاست اسدالله علم و با رهبری آید نولوزیک دکتور محمد باهری معان و آید نولوزیک دربار، این مسئله را مورد بررسی قرار داده اند و ولی اکنون ظاهراً رسمیت و نفاذ قانون اساسی کنونی حتی مورد تأیید دستگاه و دربار نیز هست و احترام به آنرا جزو اصول سه گانه (در رستاخیز) قرار داده اند. بنابراین هر گونه تعرض به اصول قانون اساسی کنونی نیز، حتی در حیظه عمل حکومت کنونی جرم بوده، مستوجب مجازات است - و از جمله جلوگیری از آزادی مطبوعات و کتاب و دیگر انتشارات.

با توجه به همین نکته، مراجع و مقامات رهبری کنونی کشور، در مواردی که قانون اساسی و اجرای صوری آن به آب و طف در بار ایران و خواستههای اصلی آن زبان نپرسانده، ترجیح میدهند موازین قانون اساسی ایران و قوانین مدنی را با توجهیهای ناروایی که از آن میکنند ظاهراً رعایت کنند و یا قوانین جدید خود را به نوعی با آن تطبیق دهند. و این امر بویژه تا قبل از اوگیری دوباره جنبش مردم بیشتر در مد نظر مقامات دولتی بود.

از جمله تا حدود سال ۱۳۴۵ در مورد انتشار کتاب دستگاه دولتی ایران از سانسور مستقیم، رسمی و سازمان داده کتاب خودداری میکرد. تا آن زمان هرگاه کتابی ناسازگار با منافع و مصالح و نظرات دربار و ساواک چاپ و منتشر میشد، شهرت یا سازمان امنیت به فحوت به جمع آوری کتاب مورد نظر از کتابفروشیها، دستگیری غیر قانونی، شکنجه و بعضاً تبعید نویسنده و نیز تعطیل چاپخانههای کتاب در آن چاپ شده بود اقدام میکردند. و در همین حال در چاپخانهها افرادی از حقوق بگساران ساواک و شهرت یا عوان کارگر و مسصح در هر مورد گزارش لازم را به دستگاه اجیرکننده خود میدادند. در طی آن سالها (و نیز اکنون) کارگران ساده ای که در چاپخانهها بکار میبردانند، از همان آغاز کار خود موظف بوده و مستند که یک ورقه رونوشت شناسنامه خود (و اکنون فتوکپی) و دو قطعه عس خود را در اختیار مدیر چاپخانه قرار دهند و مدیر چاپخانه موظف است این "اسناد" را در اختیار "مقامات انتظامی" بگذارد. همچنین علاوه بر کارگران اجیر شده ساواک و شهرت یا، مدیران چاپخانهها موظف بودند و مستند که در صورت مراجعه نویسندگان و ناشران "ناباب" و یا ارائه و سفارش چاپ یک کتاب "ناباب" شهرت یا و ساواک را در جریان قرار دهند. در آن زمان شماره تلفن سرهنگ کیانی و سپس سرهنگ شامین و بعد و تا کنون (سرهنگ فردوس رسانی وقت دایره مطبوعات ساواک در اختیار تمام مدیران و سرپرستان چاپخانهها قرار داده شده بود تا در موارد لزوم از آن مستقیماً استفاده کنند (و این وضع هنوز هم به ترتیب دیگری ادامه دارد) عدم گزارش "در موارد لزوم" موجب تعطیل چاپخانه و دستگیری صاحب یا سرپرست چاپخانه و سرکارگر چاپ و غیره میشد و میشود.

به این ترتیب چاپخانهها از بیم تعطیل، از چاپ بسیاری از کتب و حتی قبول سفارش برای چاپ آنها خودداری میکردند تا هم گرفتار تعطیل چاپخانه و زبان پورش مأموران به چاپخانه نشوند و هم از همکاری با "سازمانهای انتظامی" و ذلت گزاران دادن به این سازمانها برکنار بمانند. البته بعضی از مدیران و سرپرستان چاپخانهها برای بهره جویی از این خوشخدمتی، به چنین اعمال رذیله و شرم آوری تن در دادند که تعداد آنها انگشت شمار بود. در کنار این جریان نیمه رسمی، بعضی از چاپخانهها در دراز چشم مأموران و یا قبول خطرات احتمالی و اغلب به بهای گرانتری به چاپ برخی از کتابهایی که با مزاج اختناق ناسازگار بود، دست میزدند. در چنین مواردی معمولاً کارگرانی را که مظلون به همکاری با ساواک و شهرت یا بودند به مرخصی چند هفته ای با استفاده از دستمزد میفرستادند. کتابهایی را

که به این ترتیب چاپ و منتشر میشد کتابفروشیها بطور نیمه پنهانی به چند برابر قیمت میفروختند. بعضی از افراد فرصت طلب و یا بعضاً برخی از وابستگان دور و نزدیک خود دستگاه دولتی از چنین جو ناساعد و هراس آمیزی سوء استفاده میکردند و کتابهای خود را به نام متنوع الانبشار خوار استعمار، "فرماسونری در ایران" و غیره که ایمن دومی یا نظر مقامات درباری و بنا به مقاصد سیاسی معینی انتشار یافت و پس از انتشار وسیع، در اواخر رسماً ممنوع - الا انتشار اعلام شد و اکنون قیمت سه جلد آن تا هزار ریال صد تومان رسیده است. انتشار این کتاب موجب انحلال چند لژ فرماسونری در ایران شد که این امر در جهت مقاصد دربار بود و اکنون لژ فرماسونری تازه ای با شرکت همان افراد لژهای سابق بریاست یکی از بوداران شاه تشکیل شده است.)

اما دستگاه اختناق ایران که در همه زمینهها به سوی سازماندهی اختناق روان بود، با وجود سوء استفاده هائی که از این جو وحشت و ترور میکرد، از وضع موجود خشنود نبود و در جستجوی محملهای لازم برای یکسره کردن کار سانسور رسمی کتاب در ایران بود. بویژه که انتشار "جنگ" های ادبی در شهرهای مختلف و بهره گیری روشنفکران مترقی از این امکان و وسعت و غیرقابل کنترل بودن انتشار این جنگها در شهرهای مختلف، عرصه را بر مقامات کنترل کننده مرکزی تنگ کرده بود. نخست به چاپخانهها دستور دادند انتشار جنگها منوط به آنست که هر شماره از هر جنگ "ضمیمه" یک شماره یک روزنامه محلی باشد. گروههای منتشر کننده جنگها دفترچه های خود را به چاپ میبردانند و در آخرین روزها از یکی از صاحبان روزنامه های محلی تقاضا میکردند که جنگ آنها را بمنسوان ضمیمه روزنامه خود بپذیرد و معمولاً چون چنین جنگ هائیی برای صاحب امتیاز روزنامه محلی آبروساز بودند، این تقاضا بجزودی با جواب مساعد صاحب روزنامه مواجه میشد و بعد هم بعلت نفوذ محلی صاحب ربره، ایجاد مزاحمت برای او یا مشکلاتی مواجه میشد. در ضمن یکی دو جنگ تهران هم امتیاز رسمی داشتند.

در اواسط سال ۱۳۴۵ دولت رسماً دست بکار سانسور کتاب شد و به ناشران دستور داد کتابهای خود را پس از پایان چاپ و پیش از انتشار در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار دهند تا مأموران سانسور در آن وزارتخانه پس از به اصطلاح "بررسی" کتابها در مورد اجازه انتشار آنها و یا جلوگیری از انتشار آنها تصمیم بگیرند. در ضمن به ناشران اطلاع داده شد که اگر از این دستور سرپیچی کنند و کتابهای خود را به وزارت فرهنگ و هنر ارائه ندهند کتابهای بدون اجازه آنها از کتابفروشیها جمع آوری خواهد شد. از طرف دیگر حتی قبل از آغاز سانسور کتاب، چاپخانهها زیر کنترل و نظارت مأموران سازمان امنیت و شهرت یا بودند که هدف این کنترل چاپخانهها به بطور عده جلوگیری از چاپ اوراق و اعلامیه هائی بود که به مزاج دستگاه اختناق ایران سازگار نبود و نیز جلوگیری و یا کنترل در کار چاپ مطبوعات، هنگامیکه به ناشران دستور ارائه کتابهایشان به وزارت فرهنگ و هنر داده شد، به چاپخانهها نیز دستور داده شد که مراقب چاپ کتاب باشند و چاپ کتابهای "ناباب" را به ساواک و شهرت یا اطلاع دهند و ضمناً از ناشران بخواهند که قبل از تقاضای تحویل کتابهای چاپ شده خود، اجازه نامه وزارت فرهنگ و هنر را در مورد گذشتن کتاب از کانسال سانسور به چاپخانه ارائه دهند.

اگر چه اینکار ناگهان موجب اغت تعداد عوانهای کتابهای چاپ شده گردید و در این سیر گروهی از چاپخانهها به حال نیمه تعطیل درآمد ولی هنوز کار سانسور کتاب به شکل بسیار دقیق و سختگیرانه انجام نمیشد و بیشتر حالتی از آزمایش سانسور را نشان میداد. ساواک میکوشید با تجربه اندوزی از تجربیاتی که در این راه بدست میآورد، به تدریج تسهلهها را محکمتر کند و به همین دلیل هم بود که با وجود آغاز سانسور رسمی کتاب، بازم تعداد کتابهایی که بدون گذشتن از سانسور چاپ میشد قابل توجه بود و اگر چه گاهی مأموران ساواک و شهرت یا به کتابفروشیها هجوم میبردند و کتابهای سانسور نشده را جمع کرده، با

خود میبردند و میسوزانند ولی هنوز اغلب کتابفروشیها جرئت فروش کتابهای سانسور نشده را داشتند.

ضمناً چون آغاز سانسور رسمی کتاب با اعتراض شدید و آشکار نویسندگان مواجه شد، در اوان کار، دستگاه خفقان ایران تعدیل هائی را در اینکار رومیدانست.

اعتراض شدید و آشکار نویسندگان و شاعران و هنرمندان به این ترتیب شروع شد که بلافاصله پس از آگاهی از دستور دولت به ناشران و چاپخانهها، گروهی از نویسندگان و شاعران به رهبری و رهنموی یک نویسنده و یک شاعر قدر اول و مشهور یعنی جلال آل احمد و احمد شاملو به دور هم گرد آمدند و پس از بحث و بررسی در مورد سانسور کتاب و راههای مبارزه با آن، تصمیم گرفتند بعنوان نخستین گام با امیرعاس هویدا نخست وزیر ملاقات کرده و در ضمن اعتراض بدستور دستگاه اختناق در باره سانسور، خواهان رفع فوری سانسور کتاب شوند. این تصمیم علی شد و چند روز بعد آقایان احمد شاملو، جلال آل احمد، دکتر غلامحسین ساعدی، یدالله رویایی، دکتر رضا براهنی، جعفر شریعتمداری، داود رمزی و سیروس طهباز به دیدار هویدا، نخست وزیر رفته و در ضمن اعتراض به سانسور کتاب و یادآوری این امر که سانسور کتاب مخالف با قانون اساسی ایران و اعلامیه حقوق بشر است، خواستار رفع فوری سانسور کتاب شدند. هویدا که در واقع خود در جریان اقدامات مربوط به سازماندهی اختناق فرهنگی و سانسور کتاب قرار داشت و ضمناً به بهانه چند بار پشت یک میز نشستن با مرحوم صادق هدایت، خود را علاقه مند و دلپسته به هنر و هنرمندان معرفی میکرد، در آن جلسه خود را ظاهراناً آگاه از وجود سانسور کتاب نشان داد. چیزی برای نخست وزیر یعنی رئیس قوه مجریه عذر بدتر از گناه بود. و سپس قول "کم" به نویسندگان و هنرمندان داد و اعلام کرد که برای بررسی مسئله سانسور کتاب و رفع مشکل کمیسیونی تشکیل خواهد داد و مشکل نویسندگان و هنرمندان را رفع خواهد کرد. و البته بعداً به روش معمول دستگاه اختناق یعنی بهره گیری از شوهر سنتی کلوجه و شلاق، به این قول عمل کرد. یعنی از همکاری افرادی نظیر دکتر احسان تراقسی استفاده کرد و دست به خرید و تطبیع گروهی از نویسندگان و شاعران دست دوم و بیپول زد و دیگران را به سازمان امنیت حواله داد.

از جمله از همان گروهی که برای اعتراض به نزد او رفته بودند چند تن را به آب و نان رساند و چند تن را روانه زندان و شکنجه گاه کرد.

نویسندگان و هنرمندان که از رفتار مأموران سانسور و رفتار مومن و خشونت آمیز مأموران ساواک با آثارشان به جان آمده بودند و احساس میکردند که هر روز تسهلهای سانسور محکمتر میشود و ضمناً برای مقابله با اختناق فکری و فرهنگی به جستجوی چاره برآمده بودند در اوایل سال ۱۳۴۷ "کانون نویسندگان ایران" را که یک سازمان غیر دولتی صنفی و دموکراتیک بود تشکیل دادند و در نخستین بیانیه خود در فروردین ۱۳۴۷ اعلام کردند که رفتار دستگاه اختناق ایران "آشکارا حقوق شناخته شده بشری را تقضی میکند و کسانی که بخواهند آزادی و آزاداندیشی خود را در مقام خرید و فروش بگذارند به خاموشی محکوم میدارد، دین نقاب صلاح اندیشی و خیر اجتماع رشد فکری مردم و استعداد قضاوت درست آنان را نفی میکند، برخوردارانه، ارائه نقد و سالم و بارور اندیشه و آثار هنری را مانع میگردد و محیط ساکن و در بسته ای بوجود میآورد که در آن اوام و اباطیل جایگزین اشکال زنده ادب و فلسفه و هنر میشود. و این خسرازی بزرگ است هم در سطح فرد و هم در سطح اجتماع و ملت ...

سازمانهای عامه کشور باید بیاورند که بیان و اندیشه دیگران را خواه موافق و خواه مخالف تحمل کنند و آزادی را به خود محدود ندارند - دایه و قیم و از آن بدتر گزیده نباشند.

چه آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکمی قادر به محو آن نیست. آزادی اندیشه و بیان تحمل نیست. ضرورت است: ضرورت رشد آینده - فرد و اجتماع ما ...

ولی دستگاه اختناق ایران با شدت و خشونت با این کانون صنفی نویسندگان و هنرمندان رهبر شد و حتی از ثبت ساده این کانون بعنوان کانون صنفی خود داری کرد و نیز به زور شهربانی و ساواک از ایجاد خانه و محلی برای کانون نویسندگان جلوگیری کرد.

کانون نویسندگان ایران غیرمغز قانون اساسی کشور که آزادی احزاب و اجتماعات و آزادی اندیشه و بیان را تضمین کرده است، با آنکه فقط یک کانون صنفی بود به سبب تضییقات سازمان امنیت و شهربانی و فشارهایی که از جوانب گوناگون بر اعضای آن وارد آمد، نتوانست رسماً پایگیرد و پس از مدتی مقاومت در برابر فشار دستگاه اختناق اعضای آن مجبور به پراکندگی شدند و البته این امر در زمانی بود که دستگاه ترور و خفقان دولتی بیش از هر زمان دیگر خود را مقتدر احساس میکرد و در برابر فشارهایی که از جوانب مختلف بر ابعاد آن وارد میآید، دست به اعمال وحشیانه و ددمنشانه ای طبع هر صدای مخالف زده بود و مقدمات سازماندهی اختناق کامل و فاشیست مآبانه زندگی اجتماعی و فرهنگی ایران را فراهم آورد.

در ارتباط با فراهم آمدن مقدمات سانسور و سبب کتاب و افزایش چشمگیر سانسور مطبوعات، ناگهان چند تن از خوانندگان و آمنتگسازان در باره "تکثیر بدون اجازه آمنتگها و ترانه های خود بوسیله تولیدکنندگان و کماهی های تولید صفحه و نوار ضبط صوت، صاحبیه پشت مصاحبه برآه انداختند و به دادگستری شکایت کردند که حقوق هنرمندان، حفظ نمیشود و شرکت های تولید صفحه و نوار موسیقی بدون پرداخت دیناری به هنرمندان، خود سرانه به تولید و تکثیر آثار هنرمندان دست میزنند. به اشاره مقامات وزارت اطلاعات و سازمان امنیت، آن مصاحبه ها و این شکایت ها با عکس و تفصیلات و بطور جنجالی و پیگیر در روزنامه ها و مجلات انعکاس و انتشار یافت و دنبال گردید.

بدیهی بود که در کشور آزادی مانند ایران و در دموکراسی و سواستیزی مثل دموکراسی شاهنشاهی!! دولت نمیتوانست به این فشار هنرمندان و مطبوعات بی اعتنا بماند و به این جهت بزودی دولت در برابر "فشار مطبوعات و افکار عمومی" به اصطلاح تسلیم شد و "قول رسیدگی و حمایت قانونی از حقوق مؤلفان و مصنفان" را داد و اعلام کرد که بزودی لایحه ای در این مورد به مجلسین تقدیم خواهد کرد و این بازی مقدمات کار بخیر و خوشی گذشت.

از طرف دیگر در همان احوال چند تن از نویسندگان و هنرمندان بار دیگر با نخست وزیر ملاقات کرده، به او یاد آور شدند که نه تنها غیرمغز قول او سانسور کتاب از میان برفته بلکه کار سخت تر و اختناق افزونتر شده است. نخست وزیر که از بیخ و بنیاد کلیه قضایا آگاه بود، ظاهراً بار دیگر قول رسیدگی به این مسئله را داد و گفت که در این مورد اقداماتی در دست اجرا است.

بدنبال آن جنجال مربوط به خوانندگان و آمنتگسازان و نوازندگان و در رابطه با قول نخست وزیر به نویسندگان و هنرمندان، دولت طرح اختناق پیشین خود را بشکل یک لایحه برای "حفظ حقوق مؤلفان و مصنفان" تدوین و تنظیم کرد. و لایحه از طرف وزارت فرهنگ و هنر به مجلس برده شد.

در این لایحه که پس از جرح و تعدیل هائی در جهت محکم کاری هدف نهائی دستگاه، در مجلس تصویب شد و بصورت قانون درآمد و سپس آئیننامه اجرائی آن نیز تدوین شد، ظاهراً دیگر سخنی از ارائه کتاب به وزارت فرهنگ و هنر برای سانسور نبود و ظاهراً برای حفظ حقوق نویسندگان و مؤلفان و مصنفان و ظاهراً برای پیشگیری از دستبرد های احتمالی ناشران و افراد سودجو از جمله تصریح شد که مؤلفان و مصنفان پس از چاپ اثر خود باید دو نسخه از اثر خود را پیش از انتشار در اختیار کتابخانه ملی قرار دهند تا با ثبت اثر بنام مؤلف و مصنف در کتابخانه ملی، حقوق قانونی ناشی از آن به نویسنده اختصاص یابد و امکان اجرای "قانون حمایت" فراهم آید. تا اینجا ظاهراً کار بر روال به اصطلاح قانونی قرار داشت. ولی کار به همین جا خاصه نیافت، بلکه این قانون و آئیننامه اجرائی آن بر اساس

توطئه ای که از پیش طراحی شده بود، به دستگاه دولتی در سازماندهی می گسترده و عمیق اختناق و سانسور رسمی کتاب کمک کرد و کتابخانه ملی را به کانالی جهت فرستادن کتابها به اداره سانسور (اداره نگارش) بدل کرد.

دولت در وزارت فرهنگ و هنر "اداره نگارش" را بنا کادرهای از سازمان امنیت و عناصر مورد اعتماد خود تقویت کرد و به کتابخانه ملی دستور داد که یک نسخه از کتابهای دریافتی را به اداره نگارش بفرستد. کتابهای فرستاده شده در اداره نگارش مورد سانسور قرار میگرفت. ثبت ساده اثر در کتابخانه ملی که ظاهراً برای دفاع از حقوق نویسندگان بود، ماهها بطول می انجامید و در بسیاری از موارد کتابخانه ملی جواب نمیداد یعنی شماره ثبت اثر را به نویسنده یا ناشر اعلام نمیکرد. نویسندگان و ناشران که بزودی به ماهیت امر پی برده بودند و میدانستند بهانه ثبت اثر و با اصطلاح حفظ حقوق مؤلفان و مصنفان در حقیقت نه برای حفظ حقوق آنها، بلکه برای فرستادن کتابها به همان اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر و سانسور کتابها است که دیگر با کادرهای تساهلآمیز تقویت هم شده است، به کتابخانه ملی و برخی مراجع دیگر که دست اندر کار کتاب بودند اعلام کردند که چون ما خواهان حفظ "حقوق قانونی" خود نیستیم و نمیخواهیم مشغول "قانون حمایت" باشیم، بنابراین از فرستادن آثار خود به کتابخانه ملی برای ثبت آن خود داری میکنیم. در برابر این تمایل، سازمانهای "انتظامی" به کلیه چاپخانه ها دستور دادند که از تحویل کتابهایی که چاپ میکنند به ناشران و نویسندگان خود داری کنند مگر آنکه ناشر یا سفارش دهنده چاپ کتاب، نامه رسمی کتابخانه ملی را که حاوی شماره ثبت کتاب مربوطه است به چاپخانه ارائه دهند که این دستور نهائی در این مورد به چاپخانه ها و برای تفسیر دستور قبلی بود و برای ترساندن صاحبان چاپخانه ها، بدنبال این دستور چند چاپخانه که مدتها پیش از دستور قبلی سرپیچی کرده بودند بزور ساواک تعطیل شد. و بعد نیز چند مورد عدم رعایت دقیق این دستور جدید، از طرف ساواک و شهربانی بشدیدترین وجهی پاسخ گفته شد. به این ترتیب که نه تنها چاپخانه تعطیل گردید، بلکه مدیران چاپخانه های متردد دستگیر و زندانی شده، تحت شکنجه قرار گرفتند و در مواردی برای ارباب بیشتر حتی گروهی از کارگران چاپخانه های متردد نیز دستگیر شدند و مورد شکنجه قرار گرفتند و پس از آزادی، از کار در چاپخانه های کشور منع شدند.

هویدا: سانسور میکنیم، احتیاجی به پرده پوشی هم نداریم!

در طی این جریانها دیگر کار سانسور رسمی کتاب از پرده بیرون افتاده بود و فشار بر نویسندگان، شاعران و ناشران ظاهراً چشمگیری افزایش یافته بود. از جمله در اوایل سال ۱۳۴۹ فهدون تکلیبی نویسنده، به علت نوشتن کتاب "یادداشت های شهر شلوغ" دستگیر شده بود. بدنبال دستگیری او، در خرداد ماه ۱۳۴۹ گروهی از اعضای کانون نویسندگان در طی اعلامیه ای به دستگیری این نویسنده اعتراض کرده بودند و دستگاه اختناق چند تن از امضاکنندگان اعلامیه اعتراضی را به اتهام "تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی" بازداشت کرد و به دادگاه نظامی فرستاد. بنا بر نوشته مترجم سرشناس م. ا. آذین که یکی از دستگیر شدگان بود، هنگامی که او در دادرسسی ارتش میبرد اعتراض ساده گروهی نویسنده به بازداشت یکی از همکارانشان چه ارتباطی با تحریص مردم به مسلح شدن بر ضد حکومت ملی دارد، به او جواب میدهند "فهمیوم مسلح شدن تنها سلاحهای مادی را در بر نمیگیرد، بلکه هر سخن و هر نوشته که بتواند زمینه مخالفتی با حکومت ملی را فراهم کند همچون سلاحی است که به دست مخالفان داده میشود و آنان را مسلح میکند".

تعداد کتابهایی که به علت صادر شدن شماره ثبت از طرف کتابخانه ملی و در حقیقت به علت سانسور آنها در اداره نگارش، در چاپخانه ها مانده بود، از یک طرف باعث مزاحمت چاپخانه ها در انبار داری طولانی آنها شده بود و از طرف دیگر موجب شرم شدید و بهدر رفتن سرمایه ناشران

شده بود. این امر یکباره موجب نزول تعداد عنوانهای چاپ شده و نزول تیراژ کتابها شد. زیرا پیوسته این خطر برای ناشران وجود داشت که کتابهایشان از سانسور نگذرد و در انبار چاپخانه بماند و یا بنا بروشی که بعد در پیش گرفته شد، مأموران ساواک و شهربانی آنها را از چاپخانه ببرند و بسوزانند یا خیر کنند و از آنها عقوادرست کنند.

این بار گروهی از ناشران با مقامات وزارت فرهنگ و هنر و وزارت اطلاعات ملاقات کرده و مسئله بهدر رفته سرمایه خود را با آنها در میان گذاشتند. مقامات مذکور پس از کسب اجازه از ساواک موافقت کردند که ناشران کتابهای خود را قبل از چاپ مستقیماً بوزارت فرهنگ و هنر ارائه دهند و در صورت موافقت اداره سانسور "نگارش" با چاپ آنها، کتابها را برای چاپ به چاپخانه بدهند. عجب نیست که در نظم ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی سانسور کتاب در قلمرو "فرهنگ و هنر" باشد و جزء هنرهای زیبا بشمار آید (هنرهای زیبا نام سابق وزارت فرهنگ و هنر بوده است). با اجرای روش جدید تعداد زیادی کتاب بشکل دستنویس از طرف ناشران به اداره نگارش "انسور" فرستاده شد. به بعضی از آنها اجازه چاپ داده شد و چنانچه بعضی از آنها مشروط به قبول اصلاحات و حذف هائی که اداره سانسور دستور میداد شد و بدتر از آنها، چاپ بعضی از آنها مشروط به افزودن جملات و حتی پاراگراف هائی شد که از طرف اداره سانسور نوشته میشد. آقایان نام اینکار مبتکرانه خود را "انسور مثبت" گذاشته اند. بدیهی است اکثریت قاطع نویسندگان از قبول "انسور مثبت" و بسیاری از آنها از قبول سانسور منفی یعنی حذف جملات و یا بخش هائی که اداره سانسور دستور داده بود سرپا زدند. به همین علت اکثر نسخه های دستنویس با عدم پذیرش مأموران سانسور مواجه گردید و بعنوان کتابهای غیرقابل انتشار به ناشران و نویسندگان آنها بازپس داده شد. و در مواردی حتی از بازپس دادن کتابهای دستنویس مذکور به ناشران و نویسندگان خود داری شد و نسخه های دستنویس برای ضبط در پرونده امنیتی نویسندگان و یا تعقیب آنها به سازمان امنیت فرستاده شد.

با توجه به این موضوع باید به تأکید گفت تعداد کتابهای سانسور شده، نه فقط آن کتابهایی است که چاپ شده ولی از انتشار آنها جلوگیری شده است، بلکه بیشتر از آن، آن کتابهایی است که اداره سانسور حتی اجازه حروفچینی آنها را نیز نداده است و نیز آن قبیل کتابهایی که گروههای سانسور جدید التاسیس مستقر در بنگاههای بزرگ انتشاراتی چاپ آنها را غیرمجاز اعلام کرده و میکنند. در این مورد و شیوه های جدید سانسور در صفحات آتی به توضیح خواهیم داد.

اعتراضات داخلی و خارجی در باره سانسور کتاب و نیز اجرای روش "اتو سانسور" که مورد توجه دستگاه اختناق بود، پس از مدتی موجب شد که اداره سانسور بار دیگر از قبول نسخه های دستنویس کتابها خود داری کرد و کتابها را تنها پس از چاپ برای اظهار نظر میبذیرت و این روش هنوز ادامه دارد و فقط در مورد بعضی از ناشران که مورد توجه دستگاه هستند ریا روابط خصوصی معینی با مقامات اداره سانسور برقرار کرده اند (رشوه، بعضی امتیازات انتشاراتی و غیره) اداره سانسور بعنوان ابراز محبت کتابهای آنها را قبل از چاپ و بشکل دستنویس قبول میکند.

در اواخر تابستان پارسال (۱۳۵۰) جلسه مشترکی از گروهی از ناشران، بعضی از مؤلفان که موضع طرفدار دستگاه دارند، مأموران اداره سانسور، مأموران وزارت اطلاعات مأموران سازمان امنیت و گروهی دیگر تحت عنوان "سینارکتاب" بزعامت دکتر احسان تراقی تشکیل شد. هدف این اجلاس ظاهراً چاره جوئی در باره وضع ناگوار کتاب و انتشارات در ایران و در حقیقت متشکل کردن روشهای جدید اختناق در امر چاپ کتاب و انتشارات بود. در یکی از نشست های این اجلاس امیرعاس هویدا نخست وزیر نیز شرکت کرد. او در برابر تذکر محافظه کارانه یکی از شرکت کنندگان غرور و پستی جلسه، با لحنی خشن و بی ادبانه از جمله گفت: "بله، ما کتاب را سانسور میکنیم و احتیاجی هم به پرده پوشی نداریم".

مصالح مملکت و نظم شاهنشاهی ایران برای ما مافوق همه چیز است" و برای کماتیکه گمان میکنند هویدا و امثال او جز جناح واقع بین هیئت حاکمه هستند، آنچه هویدا در این جلسه گفت یادآوری افشاگرانه فوق العاده ای است. در این جلسه در برابر تذکری که از طرف آقای احسان نراقی (استاد دانشگاه، عضو هیئت نمایندگان ایران در یونسکو، مرتبط با سازمان امنیت و مشهور به ارتباط با سازمان "سیا") در مورد نحوه سانسور داده شد، هویدا با حالتی صبی فریاد زد: "مگر شما خودتان، آقای نراقی نبودید که بمن توصیه کردید کتابها مجدداً پس از چاپ سانسور شود تا ناشران خودشان سانسور برقرار کنند؟" آقای دکتر احسان نراقی سخنان هویدا را انکار نکرد و جوابی به او نداد و معلوم شد تغییر روش دستگاه سانسور کتاب و اعلام این تصمیم که ناشران مجدداً کتابها را نباید پس از چاپ به اداره سانسور بدهند بنا بر توصیه این محقق محترم بوده است که به تقلید از عنوان کتاب تازه خودش باید گفت "آنچه خود داشت ز بیگانه تنها میکرد".

ما در اینجا قصد خرده گیری از این و آن را نداریم حتی اگر شخصی مشکوک مانند احسان نراقی باشد. زیرا این دستگاه اختناق ایران است که سانسور کتاب را سازمان داده و موجودیت دستگاه اختناق است که چنین موجودیتهای پلیدی را پرورش میدهد. عرصه را از نمایندگان واقعی هنر و ادب ایران خالی میکند تا اینان بتوانند تاخت و تاز کنند و از جمله امکان چنان توصیه هائی را پیدا کنند. اگر سانسور کتاب در ایران وجود نداشت، چنین توصیه ها و اظهار نظرهائی حتی بر زبان چنان افرادی نیز نیامد.

بهر تقدیر، پس از چندی، بعلمت تغییر روش دستگاه سانسور، ناشران موظف شدند مجدداً نسخه های چاپ شده کتاب را در اختیار اداره سانسور قرار دهند با این تفاوت که در گذشته ظوا هر کار رعایت میشد و ناشران باید کتاب را از طریق کتابخانه ملی ارائه کنند ولی این دفعه دیگر سخنی از اداره میانجی یعنی کتابخانه ملی در میان نبود (و نیست) و ناشران کتاب خود را مستقیماً به اداره نگارش وزارت فرهنگ و هنر (اداره سانسور) میدهند، رسیدن کتاب ظناً در این اداره به ثبت میرسد، شماره ثبت به ناشر داده میشود و تمام ترتیبات بوروکراتیک دیگر، ناشران بایم امید با نوی اتوسانسور گهگاه کتابی چاپ میکنند و به اداره سانسور می دهند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید! در ضمن این امر که کتابی یک یا چند بار قبلاً به چاپ رسیده و قبلاً سانسور شده و اجازه گرفته، از نظر دستگاه سانسور فاقد ارزش است و هر کتاب برای هر بار چاپ باید اجازه جداگانه بگیرد. زیرا بنا بر استدلال دستگاه اختناق، انتشار یک کتاب در یک زمان معین ممکن است بیخطر باشد و در زمان دیگر مضر و خطرناک. به همین غل هم هست که اکنون انبار چاپخانه ما اگر دستخوش دستبرد مأموران ساواک نشده باشد، مالا مال از فرمهای چاپ شده کتابهای است که اجازه چاپ آنها داده نشده است یا تجدید چاپ آنها با سد سانسور مواجه شده است. از طرف دیگر حتی در مورد کتابهایی که به علت اعمال لغت بعضی از ناشران بزرگ قبل از چاپ به تأیید اداره سانسور رسیده، این اصل مورد عمل قرار میگردد که پس از چاپ نیز باید مجدداً بازخوانی شود و مجدداً به تأیید برسد. در چنین مواردی معلوم نیست اظهار نظر نخستین اداره سانسور با اظهار نظر پس از چاپ یکسان باشد. همچنین ممکن است اداره سانسور چاپ یک کتاب را مجاز بداند ولی مأموران ساواک یا شهرپانی یا وزارت اطلاعات، که به طور مستقیم نسخه های از کتاب را از چاپخانه ها میگیرند و یا بوسیله عالشان در چاپخانهها نسخه های از کتاب را میبرایند، انتشار کتاب را مخالف با "مصالح ملکنی" قلمداد کنند و دست برد برسوسه اداره سانسور و ناشر بگذارند و مستقیماً به چاپخانه دستور دهند که از تحویل کتاب به ناشر خود داری کنند. زیرا علاوه بر همه ظل دیگر در ایران اصل بر ایجاد عدم امنیت و عدم ثبات در همه چیز است و در این رهگذر حتی در جریان سانسور کتاب نیز دستگاه اختناق ایران روش ثابت قابل انشائی ندارد. در حکومت دیکتاتوری ایران هر روز در هر مورد روشی اختصار میشود که نه تنها شاهی با روش دیروز ندارد،

بلکه حتی میتواند مخالف روش دیروز باشد. و این امر اگر چه در بسیاری موارد ناشی از ناسازگاری کار سازمانهای مختلط بایکدیگر است، ولی در مجموع به این سبب نیز هست که احساس عدم اطمینان، عدم اتکا به خود و وابستگی به چون و چرا به دستگاه دیکتاتوری را افزونتر سازد. در ایران امروز ما اصل بر عدم امنیت، عدم ثبات و عدم اطمینان بهر چیزی است که تاییدات دیکتاتوری در آن حساب آورده نشده باشد. دستگاه اختناق ایران از این طریق میخواهد قدرت نمائی کند و به مردم نشان دهد که باید کاملاً مطیع و منقاد و برده دستگاه باشند و خود شخصاً روش و طرح و برنامه ای بسوزن توجه به امیال دستگاه خودگامه نداشته باشند. حتی به دستگاه سانسور نیز نمیتوان اطمینان کرد و قول آنرا بحساب آورد!

کتابهای مذهبی، نیمی از عناوین چاپ شده

در سراسر جهان نمونه دیگری از ملقه خوشنویست و فرصت طلبی، نابخردی و حسابگری مانند آنچه اکنون در ایران وجود دارد نمیتوان یافت. دستگاه اختناق ایران به حمایت از مذہب ظاهر میکند، خواب نما میشود، موقوفات حضرت رضا را بالا میکشد، در روز عید نوروز ۱۳۵۵ شاه برای تحمیل مردم يك "شو" تلوپزینی اجرا میکند و همراہ زن و پسرش ظهر اول فروردین در برابر قبر پدرش به سخنرانی میردازد و موقع سخنرانی را طوری انتخاب میکند که در میان سخنرانی وقت اذان ظهر باشد و هنگامی که صدای اذان از گلدسته های حضرت عبد العظیم بلند میشود شاه سخنرانیش را قطع میکند و با زن و پسرش به حالت روحانی بسوی حرم میرچرخد و سلام نظامی به حرم میدهند و پس از اذان سر به آسمان بلند میکند و بعد سخنرانیش را دنبال میکند، يك آئینست مانند آقای منوچهر آزمون و بعد يك بهائی مانند آقای حسین احمدی را در رأس اداره اوقاف و سرپرستی امور مذهبی قرار میدهند. نخست وزیرش را از يك خانواده بهائیس برمیگزیند و هم او را بزبانت عبات میفرستد و عس او را در يك حالت روحانی وار درنگار اماکن مقدس اسلامی چاپ میکند، يك وزیر مشاور (آقای دکتر مادی هدایتی) را مسئول مراد به محافل روحانی و کمک های سنگین به روحانی نمایان موافق میکند و در همان حال روحانیان صادق را در تهران و قم و شهرهای دیگر با سلسل درو میکند و جسد نیمه جان آنها را به دریاچه قم میبرد و یا آیت اله غفاری و آیت المسعودی را به زیر شکنجه های وحشیانه میرد و روغن داغ بروی سر آنها میریزد و آنان را و بسیاری روحانی دیگر را در زیر شکنجه شهید میکند. دکتر علی شریعتی را در زندان و زیر شکنجه قرار میدهند و در همان حال او را همکار روزنامه کتیف کیهان معرفی میکنند و بعد او را در لندن به سکنه ناگهانی درمیگردانند و غیره. در همین مسیر، در مورد کتاب "نسخه چاپ شده کتاب "البعث الاسلامیه فی بلاد الافریجیه" را سانسور کرده، از یخش آن جلوگیری میکند. در حالیکه نخست وزیر همین حکومت یعنی هویدا خود را دوست و شاگرد نویسنده همین کتاب یعنی صادق هدایت معرفی میکند و نیز در حالیکه در تمام کشورهای جهان این يك رسم و سنت است که کلیه آثار يك نویسنده بزرگ و فقیه مثل هدایت و حتمی نام های خصوصی و یادداشت های ناتمام او را انتشار میدهند. و باید هم چنین کنند زیرا مجموعه آثار چنین نویسنده گانی جزء استاد ملی در زمینه ادبیات است. ولی در ایران ما چاپ "البعث الاسلامیه" اجازه داده نمیشود و نسخه های چاپ شده آنرا از چاپخانه جمع آوری میکنند و نیز داشتن کتاب دیگر هدایت یعنی "حاجی آقا" ممنوع است و دادگاههای نظامی وجود این کتاب در خانه متهم را یکی از دلایل "انحراف" او تلقی میکنند.

بهر تقدیر، دستگاه اختناق ایران خود را ظاهراً مدافع مذہب معرفی میکند و اکنون تقریباً نیمی از کتابهای چاپ شده را کتابهای مذهبی تشکیل میدهد و دستگاه از کمک های فراوان مادی در این زمینه خودداری نمیکند. ولی توجه بدو نکته در این باره لازم است. اول آنکه اگر اکنون نیمی از عنوانهای چاپ شده را کتابهای مذهبی تشکیل میدهند، این امر مطلقاً به آن معنی نیست که تعسداد

کتابهای مذهبی بسیار افزایش یافته است. بلکه این به آن معنی است که تعداد عنوانهای چاپ شده بطور کلی و مخصوص کتابهای غیرمذهبی کاهش یافته و در نتیجه نسبت مطلق عنوانهای چاپ شده مذهبی بیشتر شده است. دوم آنکه وقتی گفته میشود نسبت مطلق کتابهای مذهبی بیشتر شده و دولت به چاپ بعضی از کتابهای مذهبی کمک میکند، این امر بیهیچوجه به آن معنی نیست که بهر کتاب و نشریه مذهبی در ایران اجازه چاپ داده میشود. دستگاه از جنبش مذهبی نیز سخت هراس دارد و مثلاً بخصوص در ایام محرم به واعظان و خدمه مساجد دستور داده میشود که مؤلفان را از تکرار عبارت "لعنت بر یزید" بحرذر دارند و کسانیکه عبارت لعنت بر یزید را تکرار کنند مورد هجوم مأموران قرار گرفته، دستگیر میشوند و بجرم "اهانت به مقام سلطنت" مورد تعقیب قرار میگیرند! در مورد انتشارات مذهبی دستگاه اختناق بر همین روال عمل میکند و از همین زاویه بر موضوع مینگرد. تنها آن کتابهای مذهبی در ایران میتواند بچاپ برسد که یا صرفاً رسالات مجتهدان و پیشوایان دینی (و بخصوص مجتهدان قدیم) در مورد چگونگی اعمال روزمره دینی باشد و یا آن قبیل کتابهایی که تفسیر آیات و احکام اسلامی باشد و یا آن قبیل کتب باصطلاح مذهبی که از طرف مأموران معمم سازمان امنیت نگاشته شده باشد. کتابهایی که از طرف روحانیت مبارز ایران نوشته شده و نیز کتابهایی که درباره اصل انتخابی بودن رهبری و مسئله بیعت نگاشته شده مطلقاً غیرقابل چاپ و اگر چاپ قدیمی باشد، غیرقابل نگهداری است. پیدا شدن چنین کتابهایی در خانه هر کس و یا حتی در کتابخانه های مساجد بزرگ، صاحب یا نگهدارنده کتاب را بزدان و شکنجه و مرگ در زیر شکنجه میکشاند. کتابهای آقایان غفراالدین حجازی، آیت الله طالقانی، مرحوم دکتر علی شریعتی و غیره جزو "کتب ضاله" شناخته میشود. اکنون حداقل مایه دیوار کتابخانه های مساجد بر فعالیت تهران و شهرهای بزرگ مذهبی و غیر مذهبی مورد بازرسی مأموران ساواک و نیز مأموران سیاسی شهرپانی که در کلاب آنها مستقر شده اند، قرار میگیرد. پیدا شدن حتی يك "کتاب ضاله مذهبی" در کتابخانه های مساجد، اگر به تعطیل مساجد و یا حداقل کتابخانه آنها منجر نشود، بی تردید باعث دستگیری و شکنجه مسئولان چنین کتابخانه های دست اندرکاران مساجد، برای ردیابی مراکز توزیع اینگونه کتابها میشود.

علاوه بر کتب مذهبی که تحت کنترل شدید قرار دارند، در مورد دیگر نشریات مذهبی نیز سانسور شدیدی حکمفرماست. تا اوایل سال ۱۳۵۵ مجله "مکتب اسلام" که مرکز آن در شهر قم بود بطور مرتب و با تیراژ وسیع منتشر میشد. این مجله کمتر بروی تخته روزنامه فروشها دیده میشد و قسمت اعظم فروش آن از طریق مساجد و آئونه شدن مجله بود. در کشوری که تیراژ روزنامه های پرسیا بقه و مجهزی نظیر اطلاعات و کیهان که در هر دو می نمایند دارند، بزحمت به ۱۵۰ هزار نسخه میرسد و تیراژ روزنامه پرخرجی مانند آیدگان یا هیچ کوشی به ۱۰ هزار میرسد و تیراژ مجله پرخرج و حمایت شده ای چون "نماشا" از ۲۵ هزار نسخه نمیکرد. مجله "مکتب اسلام" بنا بر قول ناشران آن تیراژی در حدود دویست هزار نسخه دارد (مقامات وزارت اطلاعات تیراژ مجله "مکتب اسلام" را نود هزار نسخه میدانند. ولی حتی چنین تیراژی و آنهم از طریق آئونهان، تیراژی است که مجله های رنگین و پرخرجی مانند "نماشا" و "رستاخیز جوانان" که به یکسوم قیمت تمام شده عرضه میشوند، حتی بخواب هم نمیتواند ببیند).

مجله "مکتب اسلام" از اوایل سال ۱۳۵۵ تعطیل شد و گروهی از نویسندگان، فعالین و حتی آئونه شدگان آن در زندان و شکنجه گاهها بسر میبردند. تعطیل مجله مذکور حتی بنا بر روش مرسوم باصطلاح قانونی به شکل "توقیف شدن" نیز نبود، بلکه بدور از هرگونه پوشش قانونی و بدور از هرگونه پنهانکاری در اختناق مطبوعات، بسوزن سازمان امنیت و شهرپانی، اداره مجله و چاپخانه های که این مجله را چاپ میکردند اشغال شدند، نویسندگان مجله دستگیر شدند و به کلیه چاپخانه های کشور دستور داده شد که از چاپ این مجله خودداری کنند و بطور خلاصه امکان

انتشار آنها سلب کردند. در برابر حریت و اعتراض و آبروه شدن مجله، دستگاه اختناق بوسیله سازمان خود به نام مخفف "کوک" این شایعه را رواج داده که سازمان مجله مذکور برای خود داری از درج تاریخ منشأ می باشد (۱۳۳۳). در صفحه اول مجله - که اجباری است و لسی از طرف حضرت آیت الله خمینی استفاده از آن حرام شناخته شده - خود شخصاً از ادامه انتشار مجله خودداری کرده اند و دستگاه در این کار نقشی نداشته است. سازمان مخفی "سازمان مخفی و مستقل از ساواک و غیره است که به نام مستقیم شاه و برپاست ارتشید فردوست اداره میشود و وظایف اصلی آن شایعه پراکنی است. گاه این عملیات حتی علیه بعضی از افراد خانواده سلطنتی و نمایان است که مقاصد معینی را تعقیب میکند. کارکنان این دستگاه را علاوه بر بعضی از مقامات ارتش، گروهی از ژانداریکه در مجالس و محافل زیاد رفت و آمد دارند و حتی به طایفه ظاهراً مخالف خوانی میکنند و نیز بعضی از رانندگان تاکسی و رانندگان بیابانی و غیره تشکیل میدهند. متأسفانه بعضی از شایعات "کوک" در نشریات اپوزیسیون خارج کشور نیز دیده میشود که با احتمال زیاد ناشی از ناآگاهی برخی شایعه و همه گیر بودن شایعه است) این تکتک را در چند ماهه اخیر که دستگاه میکوشد ظاهراً بیخبری کند بجز مکتب اسلام یار دیگر اجازه انتشار یافته شده است ولی در مورد آن سانسور شدیدی اعمال نمود و بسیاری از فعالین سابق آن هنوز در زندانند. در ارتباط با مسئله نشریات مذمومی و نفوذ آنها، معاونان یک نکته اضافی باید با حقیقت اشاره کرد که - علیرغم بعضی تصورات ناآگاهانه - اولاً جنبش مذمومی علیه سلطه دیکتاتوری بسیار وسعت دارد و تنها به جنبش مسلحانه گروهی از جوانان مسلمان فداکار محدود نمیشود بلکه جنبش مسلحانه مسلمانان جوان بخصوص تا قبل از اشغال محنتی پیشی آن و اعمال نابخردانه چند جوان مارکسیست نما، تقریباً کوچککی از مجموع جنبش مذمومی بر ضد سلطه دیکتاتوری در ایران بوده و هست. ثانیاً بر خلاف آنچه در نگاه اول بنظر میرسد جنبش مذمومی ضد رژیم تنها بعنوان یک توطئه در پیرامون حضرت آیت الله خمینی و به سبب بیحرمتی بهم نسبت با ایشان و تعرض به مقدسات مذمومی نیست بلکه چه این مسائل اثر معینی در جنبش مذمومی ضد رژیم دارد و بطور کلی جنبش مذمومی ضد رژیم بسیار وسیعتر و عیقتی تر از این طیف و دارای خواستههای نسبتاً مشخص است و ضمناً علاوه بر سازمانهای کوچک مسلح، دارای نوع سازمان رزمنه و فعال مخصوص بخود است که دستگاه اختناق از وجود آن آگاه است ولی بسبب وسعت آن و فعالیت مایم و غیره، آن دستگاه قادر به ازین بردن آن نیست و عمل میکوشد تا کثون موجب انحراف خطوط اصلی ضد رژیم و جنبش مذمومی نباشد. وجود حضرت آیت الله خمینی که در این جنبش اهمیت شایان دارد ولی غیاب ایشان موجب آزار جنبش مذمومی نمیشود. جنبش مذمومی ضد رژیم حضرت آیت الله خمینی را تنها بعنوان یک سبیل و یکی از رانندگان و رهبران خود میشناسد و البته رهبری طراز اول خود را در از احترام بیحد.

تاریخ اداره نگارش و دیگر سازمانهای که در کار سانسور کتاب دست دارند

اداره کل نگارش سازمانی است در داخل وزارت فرهنگ و بصورت یک اداره کل را داشته و مدیر کلی در رأس آن قرار دارد. ولی در میان ادارات کل وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش (سانسور) از ارزش و توجه ویژه ای برخوردار است و بهلید شوهر خواهر شامو وزیر فرهنگ و هنر به خصوصی به این اداره و حتی کارمندان ساده اش مبذول نموده و ملاقاتهای متناوبی با "برس" ها یا مأموران سانسور کتاب که کارمندان ساده این اداره هستند دارند و نسبت بهی از "اعبارات مخصوص و محرمانه" وزارت فرهنگ را صرف این اداره و دادن پادشاهی مخصوص به سانسورچیان یا بررسیهای این اداره میکند. اکنون در رأس

اداره سانسور شخصی به نام آقای ایرج زندی پور با عنوان مدیر کلی قرار دارد. او قبل از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از فعالین حزب توده ایران و عضو کمیته ایالتی شیراز بود که ضمناً امتیاز روزنامه "انتشار" را نیز گرفته بود و این روزنامه قبل از ۲۸ مرداد مدتی منتشر میشد و روزنامه تند و فحاشی بشمار میآمد. زندی پور که قبلاً دبیر دبیرستانها بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد مدتی پنهان بود و سپس دستگیر و شکنجه شد و پیش از یکسال در زندان بود. پس از آزادی، در وزارت فرهنگ با ادامه خدمت مشغول شد و بعد از تقسیم وزارت فرهنگ سابق، او در وزارت فرهنگ و هنر یخدمت پرداخت و در همین زمان بهمکاری با دستگاه اختناق پرداخت و مراحل مختلف این همکاری را بیمود تا به مقام ریاست اداره سانسور مفتخر شد. زندی پور اداره نگارش را که قبلاً هم بصورتی دیگر در وزارت فرهنگ و بعد وزارت فرهنگ و هنر وجود داشت، بصورت اداره فعال سانسور کتاب سازمان داد.

اداره کل نگارش واجد همه ویژگیهای بروکراتیک دیگر سازمانهای دولتی ایران نیز هست و مبارزه قدرت بین افراد و گروههای آن وجود دارد و این مبارزات داخلی اغلب بر مجموع کار این سازمان اثر میگذارد. اخیراً پس از یک مبارزه قدرت شدید در این سازمان، با میانجیگری بهلید وزیر فرهنگ و هنر این مبارزه قدرت به این شکل حل شد که آقای زندی پور همچنان در رأس اداره سانسور قرار داشته باشد ولی خانی که معاون این سازمان است در کار سانسور کتاب دخالت مستقیم نداشته باشد و بیشتر بامور اداری برسد و اختیارات او و قسمتی از اختیارات زندی پور به یک هیئت سه نفری داده شود. در این هیئت سه نفری نیز کار بایمن ترتیب تقسیم شده است که یک نفر مسئول سانسور کتابهای سیاسی است، یک نفر مسئول کتابهای هنری و یک نفر مسئول کتابهای مذهبی. مثلاً آقای اکبر معاونی که زمانی مدیر داخلی و نقاشی مجله "سپید و سیاه" بوده است مسئول امور هنری است و کلیه کتابهای مربوط بامور هنری و شعری داستان باید بنظر ایشان برسد و اگر ایشان صلاح دانستند منتشر شود!

اداره نگارش علاوه بر کار سانسور کتاب، خود بهیز بچاپ کتاب و مجله میپردازد ولی کار اصلی کنونی آن همان سانسور کتاب است.

سانسورچیان چه کسانی هستند؟

اداره نگارش علاوه بر کارکنان و بررسی های خود که اغلب آنها در عین حال از مأموران یا بجهت شغلی از وابستگی سازمان امنیت هستند، گروه دیگری را در خدمت دارد که در دو ساله اخیر این گروه را تقویت کرده است. این گروه عبارت اند از عده ای از نویسندگان و مؤلفان دست دوم و از کارافتاد های که زمانی یکی دوتا کتاب منتشر کرده اند و یا چند مقاله در روزنامه ها نوشته اند. این افراد بعنوان هاله ای برگرد اداره سانسور عمل میکنند و هر یک با توجه به قدر و ارزش خود برای دستگاه سانسور و یا با توجه به معرفیتی که داشته اند هرماه بین یکهزار تومان تا سه هزار از اعتبار مخصوص که در اختیار وزیر فرهنگ و هنر است پاداش مستمر میگیرند. اکثر این افراد در ضمن کارمند شاغل یا بازنشسته وزارتخانه ها و سازمانهای دولتی دیگر و یا سازمانهای دیگر وزارت فرهنگ و هنر هستند.

مهدی برادران قاسمی مفسر رادیو، فرهنگ فرهای ریتو رادیو، ابوالقاسم پاینده نماینده دوره قبلی مجلس، دکتر مهاجرانی واعظ معروف، محمد علی زرنگار مدیر کل سابق مطبوعات وزارت اطلاعات و رئیس سابق سانسور آن وزارتخانه و رئیس کنونی امور انتشارات حزب رستاخیز، فرامرز بزرگر سردبیر سابق مجله تهران مصور و معاون سابق همین اداره سانسور، دکتر ذبیح الله صفا رئیس سابق دانشکده ادبیات، دانشی نماینده مجلس از آبادان و معمم و گوینده اخبار مذمومی رادیو، یشارت مدیر روزنامه سابق صدای وطن، بهبهانی واعظ معروف، دانش یخچت از فعالین گروههای فاشیستی سابق، سیامک پورزند روزنامه نگار سابق، زین العابدین مومن دبیر سابق ادبیات، جعفر شامی

مدیر روزنامه جوانمردان، ابراهیم خواجه نوری رئیس تبلیغات شرکت سابق نفت، محمود طولوی مفسر سابق رادیو و روزنامه ایران نوین و نماینده دوره سابق مجلس، منوچهر آتشی شاعر، ابراهیم صهبا شاعر، ابوالحسن احتشامی نماینده سابق مجلس و روزنامه نگار سابق، دکتر رحمت مصطفوی روزنامه نگار سابق، علی اصغر افراسیابی روزنامه نگار سابق، آلبوهرت کوچوشی عضو تلویزیون، سبکتین سالور نویسنده رادیو ایران و گروهی دیگر. این افراد بنا بر تشخیص اداره سانسور در مورد "صلاحیت" آنان در باره کتاب مورد نظر مراز چند گاهی یک کتاب از اداره سانسور میگیرند، آنرا میخوانند و "بررسی" های خود اداره سانسور گزارشی در مورد کتاب و مطالب آن و نظر خود در باره مناسب بودن یا نبودن آن برای چاپ و کاهش یا افزایش های که باید در متن کتاب داده شود تا "قابلیت چاپ" پیدا کند. به اداره کل نگارش یعنی سازمان سانسور کتاب میدهند. در تقسیم کار جدید اداره سانسور، این گزارش ها باید به تأیید مسئول مربوطه که یکی از سه نفر نامبرده است برسد.

افراد مذکور سانسورچیان جنبی دستگاه سانسور هستند که بیشتر آنها وضع مالی خوبی دارند ولی با این حال آزمندانده و اداطلب میشوند و حتی اعمال نفوذ میکنند که از سفره گسترده اداره سانسور هم لقمه ای برآیند و یا به آن جهت در کار سانسور کتاب دخالت و شراکت میکنند که ابتکار را امتیازی میدانند که در روابط دیگر خود یاد دستگاه حکومتی یا با ناشران کتاب میتوانند از آن استفاده کنند. یکی از این امتیازات آن است که ناشران بزرگ گروهی "مشاور" رسیده قبل از چاپ نظر بدهند. وقتی گروه "مشاور" آنها از سانسورچیان جنبی دستگاه انتخاب شده باشد، معمولاً گرفتن اجازه انتشار از اداره سانسور با مشکلی مواجه نمیشود و همین امر است که نقطه عزیمت در مرحله اخیر سانسور شده و خانم شهبانو در باره آن سخن گفته و ما در آغاز این بررسی به آن اشاره کردیم - در باره آن توضیح بیشتری خواهیم داد.

سازمان امنیت با وجود تقویت اداره نگارش یا کادری خود و افراد وابسته بخود و استفاده از مؤلفان و مترجمان از کار افتاده و بهمقدار ولی مورد اعتماد خود، به اداره نگارش اطمینان زیادی ندارد. ساواک عقیده دارد که "بررسی" های اداره سانسور و سانسورچیان جنبی آن اداره شعری و آگاهی و تسلط کافی در کار خود ندارند و باین جهت نویسندگان و شاعران و ناشران قادر هستند با زیرکوسی کتابهایی را که نباید منتشر شود، از کانال سانسور عبور دهند. شماره و اجازه بگیرند و بچاپ برسانند. بهمین علت هم هست که علاوه بر اداره نگارش، یک گروه سانسور کتاب در ساواک، یک گروه سانسور در شهرنای و یک گروه سانسور در وزارت اطلاعات سرگرم "فعالیت" هستند. و اخیراً گروه سانسور (حزب فراگیر رستاخیز) نیز به آنها اضافه شده است. هر یک از این گروهها اگر کتاب چاپ شده ای را "ناپاب" تشخیص دهند، خود مستقیماً به کتابفروشی ما فروش میبرند و کتابهای "مجاز" یعنی کتابهای شماره گرفته و از سانسور گذشته را ضبط و توقیف و سپس "معدوم" میکنند یعنی میسوزانند. در اغلب چنین مواردی مأموران ساواک یا شهرنای چند تن از کارکنان مؤسسه منتشر کننده کتاب و یا در موارد "حاد" تر نویسنده یا مترجم کتاب را هم دستگیر میکنند و به "کمپته" که متشکل از مأموران ساواک و شهرنای است میبرند و آنها را در آنجا مورد شکنجه و امانت قرار میدهند. جالب توجه آنکه در اغلب موارد حتی مأموران ساواک و شهرنای هم دقیقاً نمیدانند چه مطلب "ضاله" ای در کتابهای مذکور وجود دارد که از صافی اداره سانسور گذشته و بازهم دستور جمع آوری آن کتابها داده شده است. شکنجه و آزار و توهین به ناشران و نویسندگان دستگیر شده بیشتر بهمین جهت است که در حقیقت مأموران اختناق میخواهند از کار خود سر در بیاورند. بررسی مأموران شکنجه و بازجوی "کمپته" از نویسندگان و ناشران معمولاً به این مضمون است که: (یکو چه مطلبی توی کتابت بوده که تریه اینجا آورده اند؟) و شکنجه و آزار نویسنده و ناشر معمولاً آنقدر ادامه مییابد تا آنها

"جواب قانع کننده" ای به مأموران شکنجه بد هند یعنی یکی چیزی را بگردن بگیرند تا از غاب راحت شوند و بشکل "زندانی عادی" در آیند +

رئیس قسمت مطبوعات ساواک در هنگام نوشتن این بررس، سرهنگ شهاب فردوس است. و برای هر ناشهر شنیدن این خبر که سرهنگ فردوس گفته فلانی بمن تلفن کند، لوزه آور است. البته پس از آنکه نویسنده یا ناشری دستگیر گردید کار او از اداره مطبوعات ساواک به قسمتهای دیگر ساواک احاله میشود.

چند تن از ناشران کوچک و بزرگ از همکاران نزدیکه دستگاه سانسور کتاب هستند. همکاری و نزدیکی آنها به اداره نگارش ناشی از وابستگی مستقیم یا غیر مستقیم آنها به سازمان امنیت است و اعمال نفوذ آنها در کار اداره نگارش ناشی از اطلاع سانسورچیان اداره نگارش از وابستگی آنها به ساواک است. باید در نظر داشت که هم ساواک و هم اداره نگارش از اداره جات دولت شاهنشاهی ایران هستند. یعنی هیچیک از آنها سازمانهای عسی رشته و مریم بافتی نیستند. به عبارت دیگر تمام خصوصیات بیروکراتیک سازمانهای دولتی دیگر ایران در این دو سازمان نیز وجود دارد. ساواک کوشش دیوانه واری برای قدر قدرت بودن خود و بیشتر از آن برای نشان دادن قدر قدرت بودن خود نشان میدهد. ولی در حقیقت سازمان امنیت هم سازمانی است نظیر ثبت اسناد و با تمام خصوصیات آن و دیگر سازمانهای دولتی ایران. البته آنها آن یکی کار باصطلاح "امنیتی" و ایذا و آزار مردم و رشوه و ارتشاهی سیاسی را برعهده دارد و این یکی به ایذا و آزار مردم و رشوه و ارتشاهی در زمینه اسناد رسمی مشغول است و شعور هر یک از آنها در زمینه کار خود شبیه شعور دیگری است. در هر دو آنها نیز پول و پارتی و اعمال نفوذ رایج و جزئی امور عادی و روزمره است. در مورد کار سانسور کتاب هم آن کسی که خود را به ساواک بچسباند، سگماش در اداره سانسور کتاب رواج دارد و حتی میتواند پستهای بالاتر اداره سانسور را برای یک "بررسی" دست و پا کند بشرط آنکه "بررسی" هم امر او را بگذارد.

از جمله ناشران بزرگی که با سازمان امنیت و اداره سانسور بطور مستقیم یا غیر مستقیم همکاری دارند باید از انتشارات امیرکبیر، انتشارات طهری، انتشارات سروش (وابسته به تلویزیون) و بنیاد فرهنگ ایران نام برد که در مورد هر یک از آنها و "فعالیت" های آنها پیش و کم سخن خواهیم گفت. ناشران یا در حقیقت کتابفروشان کوچک و خرد، پائی وجود دارند که از وابستگی پرنفوذ سازمان امنیت در امر کتاب هستند و فعالیت آنها بعنوان کتابفروشی فرعی برآمده است آنها در کار خبر کشی و اطلاع از کار کتاب است. از جمله شخص بنام آقای "جارچی" که از کتابفروشان کنار خیابانی است و گاه گاهی کتابهایی تحت نام "انتشارات فروغی" منتشر میکند.

چندی پیش مؤسسه انتشاراتی "سپهر" که مرکز آن در خیابان شاهرضا رهبری دانشگاه تهران است، بعلمت فروش کتابی ترجمه شده از آثار نویسندگان شوروی در مورد تکامل اجتماعی، که خود انتشارات سپهر چاپ کرده بود و از اداره سانسور هم اجازه و شماره رسمی انتشار آنرا گرفته بود، مورد حمله مأموران سازمان امنیت قرار گرفت.

آقای گوهرخای مدیر مؤسسه انتشارات سپهر و دو تن از پسران او در موقع حمله مأموران ساواک در کتابفروشی خود سرگرم فروش کتاب بودند. مأموران ساواک بطرز توهم آمیزی هر سه نفر را دستگیر کرده و همراه خود بردند و کتابفروشی را تعطیل کردند. بقیه افراد خانواده گوهرخای برای اطلاع از محل بازداشت آقای گوهرخای و دو پسر او و ملاقات با آنها کوشش کردند. ولی مقامات سازمان امنیت اصلاً منکر بازداشت این سه نفر شدند و تمام سعی باقیمانده افراد خانواده گوهرخای برای اطلاع از سرنوشت این سه نفر به نتیجه ماند. بعلمت آنکه تمام موجودی این خانواده در حساب های بانکی آقای گوهرخای و دو پسر بزرگش بود که در اسارت بدون ملاقات بودند. خانواده گوهرخای برای مخارج روزانه خود درمانده بود. به این جهت آنها برای بازگشایی کتابفروشی به تلاش افتادند. ولی تلاش آنها

مجدداً بی نتیجه ماند تا آنکه پس از دو هفته آنها از طرفی موفق به تماس با آقای جارچی شدند. آقای جارچی کتابفروشی کنار خیابانی پس از یک روز "مطالعه" به تقاضای خانواده گوهرخای قول مساعد داد و از آنها خواست که روز بعد با او مراجعه کنند. روز بعد آقای جارچی کلید کتابفروشی سپهر را بخانه گوهرخای داد و اجازه داد که آنها کتابفروشی را باز کنند بشرط آنکه فقط بفروختن "کتابهای عادی" ادامه دهند. هیچکس و از جمله خانواده گوهرخای بخود اجازه نداد از کسی بپرسد کلید فروشگاه سپهر، که بهر حال در مالکیت خصوصی آقای گوهرخای است. در جیب آقای جارچی چه میکند؟

کتابفروشی سپهر مجدداً باز شد و این بار همسر آقای گوهرخای، یکی از دختران او و پسر کوچکتر او در کتابفروشی بکار قهرمانانه فروش کتاب پرداختند. چهار شب بعد این پسر کوچکتر آقای گوهرخای نیز در کتابفروشی دستگیر شده، بسازمان امنیت برده شد. اما این بار دیگر کتابفروشی را تعطیل نکردند. یادآوری مدیر کتابفروشی سپهر در هنگام بازداشت و جمع آوری کتاب هایش در این مورد که این کتاب با اجازه اداره نگارش منتشر شده و از سانسور گذشته با این جواب مأموران روبرو شد که: "آنها نفهمیده اند، اما شما که میدانستید این کتاب چیست چرا آنرا منتشر کرده اید وقتی بطور غیرمستقیم بشما تذکر داده شد، چرا بفروش آن ادامه دادید؟ شما حرامزاده ها از سادگی مأموران ساواک سو استفاده میکنید."

قسمت سانسور وزارت اطلاعات و جهانگردی

علاوه بر اداره نگارش و شعبه مطبوعات ساواک که بکار سانسور کتاب مشغول اند، وزارت اطلاعات و جهانگردی هم در رابطه با ساواک و هم بعنوان ابتکار شخصی به سیر و سیاحت در امور کتاب و دیگر نشریات و "سانسور مثبت و منفی" آنها مشغول است.

در وزارت اطلاعات امور سانسور کتاب و مطبوعات زیر نظر آقای عطاالله تدین معاون وزارت اطلاعات و کارمند ساواک قرار دارد. تدین نیز مانند آقای محمود جعفریان معاون رادیو تلویزیون از جمله معدودی افسران تهودهای بوده که در زندان و در زیر شکنجه تسلیم دستگاه شدند و همکاری با دستگاه را پذیرفتند و در همان هنگام این دو نفر در زندان با همکاری گروهی دیگر و با استفاده از چاپخانه مشکوفه حزب توده مجله "عبرت" را منتشر میکردند و بعد که از زندان آزاد شدند با فرمانداری نظامی زمان بختیار و بعد با سازمان امنیت بهمکاری پرداختند و کارمند رسمی این سازمان شدند. تدین نیز مانند جعفریان از کادرهای غلطی ساواک است و سالهاست "مأمور انجام وظیفه" در وزارت اطلاعات است. او از معاونت اداره مطبوعات وزارت اطلاعات "وظیفه" خود را شروع کرده و اکنون بمعاونت وزارت اطلاعات رسیده است. او و جعفریان و نیکخواه و زندبهر و دیگر مأموران ساواک جزو همان گروهی هستند که خانم فرح طلق به شهبانو از آنان بعنوان "روشنفکران ناراض دیروز" نام برده است. بجز سانسور اداره نگارش که فاقد هرگونه توضیح در مورد طت سانسور کتاب است، هر از چند گاهی ناشران را بدقت آقای تدین در وزارت اطلاعات دعوت میکنند. تدین و دیگر همکارانش (مهدی برادران قاسمی، پرویز نیکخواه و دیگران) توصیه های لازم "را به ناشران میکنند و انواع کتب را که نباید چاپ شود به آنها گوشزد میکنند. ناشران مجبور به پذیرش این توصیه ها هستند زیرا "منطق" ساواک و مأمورانش بسیار قوی است!

قبل از تدین اینکار بعهده آقای دکتر محمد علی زرنگار بود و تدین تحت ریاست او کار میکرد و در اینگونه جلسات شرکت میکرد. اکنون آقای زرنگار از نظر اداری معاون سازمان بیمه مرکزی است و از لحاظ "ذوقی" هم ریاست امور تبلیغات و انتشارات حزب رستاخیز را زیر نظر دارد و همراه با افرادی نظیر هوشنگ وزیر، دکتر محمد مهدی سمسار سردبیر روزنامه رستاخیز، حسین سرفراز سردبیر مجله رستاخیز جوانان و با راهنمایی محمود جعفریان سرپرست خیرگزاری

پاریس و معاون سازمان رادیو و تلویزیون امور مربوط به تبلیغات حزب رستاخیز را میگرداند و در طی این همکاری است که باصطلاح "سانسور مثبت" بررسی و بسراجمام میرسد. تدین نیز هر از چند گاهی در این مجمع متخصصان سانسور و ختلاق شرکت میکند ولی ریاست فائده پس از آقای محمود جعفریان با آقای زرنگار است و بقیه زبردست او و تحت او امر و راهنمایی های او هستند. (در باره تصمیمات این جلسه ما که اکنون در دست اجراست و نوعی آشوبگری و شرارت در محیط ادبی و انتشاراتی ایران است در قسمت دیگری توضیح خواهیم داد. ضمناً مرحله جدید سیستماتیک کردن سانسور که خانم شهبانو در مصاحبه اخیر خود عملاً به آن اشاره میکند، از مدتها قبل در این جلسات مورد بررسی قرار گرفته و ترتیب انجام آن داده شده که در این مورد نیز بیشتر توضیح خواهیم داد.)

تدین نیز برای خود مأمورانی جهت جمع آوری کتاب دارد. این مأموران مسئول تماس با ناشران و همچنین مراجعه چاپخانه ها هستند. گروهی معدود از کارگزاران چاپخانه ها هم با دستگاه وزارت اطلاعات همکاری دارند و در برابر پولی که از اعتبارات سری وزیر اطلاعات میگیرند، در مورد کتابهایی که زیر چاپ دارند و مطالب "بو" دار آن به دستگاه سانسور وزارت اطلاعات گزارش میدهند. بسیاری از این افراد همانهایی هستند که برای ساواک هم گزارش مینویسند و پولی هم از آنجا میگیرند.

از جمله مأموران معروف وزارت اطلاعات در امور سانسور کتاب، که مدتی قبل درگذشت، "محرملی خان" بود که سرشناسترین چهره نیم قرن اخیر در امور سانسور محسوب میشد. او از زمان رضاشاه در کار سانسور مطبوعات و کتب وارد شده بود و سالها تحت ریاست علی دشتی و عبدالرحمن فرامرزی و دیگر مسئولان سانسور شهرتانی "خدمت" کرده بود. محرملی خان که کارمند بازنشسته شهرتانی بود، پس از بازنشستگی بعلمت عدم کفایت حقوق بازنشستگی بوزارت اطلاعات پیوسته بود و در رشته تخصصی خود یعنی سانسور کار میکرد و از اعتبار مخصوص وزارت اطلاعات حقوق میگرفت. بیشتر اوقاتی که محرملی خان بمأموریت جمع آوری کتاب از کتابخانه ها، کتابفروشی ها و چاپخانه ها اعزام میشد، در ضمن "انجام وظیفه" سادقانه گله میکرد که او خودش میداند در واقع قضیه چیزی نیست و بجهت اینکار را میکنند ولی او مأمور است و چاره ای ندارد. محرملی خان چند بار به چند ناشر گفته بود: "اگر خرج و دخلم جور بود یخدا دیگر اینکار را زمین میگذاشتم". آری، برجسته ترین و آزموده ترین مأمور سانسور نیم قرن اخیر از کارمندی سانسورچیان جدید ساواکی احساس شرم میکند.

"هرچه بر سر این مملکت آمده از کتاب آمده"!

اقدامات ساواک تنها بسانسور کتاب (چه پیش از چاپ و چه بعد از چاپ) و حمله بکتابفروشی ها، جمع آوری کتابهایی که مأموران سانسور "نفهمیده اند و اجازه دادماند" و تعطیل کتابفروشیها و دستگیری نویسندگان و ناشران محدود نمیشود. بلکه چه در تهران و چه در شهرستانها بازرسی کتابخانه ها، جمع آوری کتابهای "ناباب" از کتابخانه ها و سوزاندن این قبیل کتابها در دستور کار روزانه ساواک قرار دارد. البته در مواردی ساواک به کتابخانه های رسمی و وابسته بدولت واز جمله به کتابخانه های دانشکده ها اجازه داشتند کتابهای قبلاً چاپ شده ناباب را ببردند و ولی مسئولان کتابخانه ها دستور داده است که از دادن چنان کتابهایی "ضربه" ای باشخص خود داری نکنند. در صورت این کتابهای "ضربه" از قرارهای اجتناعی ژان ژاک روسو تا کند و کاو در سائل تربیتی ایران نوشته صمد بهرنگی تا کتابهای جلال آل احمد هست و بسیاری کتابهای "ضاله" دیگر!

دستگاه اختناق حتی فاقد شعور لازم برای تشخیص کتابهای ناباب است و باین جهت شهرت "بد" نویسندگان بیشتر توجه دارد تا مطالب کتابها. البته اخیراً دستگاه اختناق با کادرهای "روزنه" ای خود را تقویت کرده است و وادادگان شهری از قبیل پرویز نیکخواه، لاشائی و

خود تاب نیاردم آقای حسن حسام را به اشاره یکی از مأموران بعنوان "شریک جرم" خود معرفی کردم ولی او در حقیقت در این جریان شرکت نداشته است و باین ترتیب مأموران ساواک با اشتباه خود در باره آقای حسن حسام واقف میشوند و از ادامه شکنجه او منصرف میشوند. فقط همین! و اینست احترام بقلب و حقوق انسانی در ایران.

اکنون ما مهیاست که آقای حسن حسام نویسنده داستانهای کودکان دیگر نمیتواند راه برود. او روی زمین میخزد، حتی دیگر از نظر دستگاه اختناق ایران هم او گناهی ندارد ولی ساواک برای پرده پوشی جنایت خود از آزاد کردن او خودداری میکند. اگر این دستگاه ننگین بحیات خود ادامه دهد، حسام باید در زندان بپوشد و بمرید زبرا ساواک اشتباها در مورد او جنایت کرده است. در ضمن برای آنکه در محیط نسبتاً آزاد خارج از کشور کسانی در گوشه کافه نشینند و آقای محمد رضا زمانی را محکوم نکنند و رویاهای ناگامانه در باره مقاومت بیچون و چرا برای خود سرم نکند و افرادی مانند آقایان دکتر رضایی و برهنی و دکتر غلامحسین سعادی را بیک نحو و افراطی مانند آقای محمد رضا زمانی را بنحو دیگر محکوم نکنند، باید این خبر را هم اضافه کنیم که در مورد شکنجه شدن آقای زمانی وضعی بهتر از آقای حسن حسام نداشته است. او هم هنوز قادر بر راه رفتن نیست، او هم بروی زمین میخزد. در طی شکنجه هائی که با او داده اند، از جمله مأموران ساواک پس از انواع شکنجه های دیگر که با مقاومت زمانی رهبرو میشود، مانند قصابان با او رفتار میکنند. یعنی او را بروی زمین میاندازند، چند مأمور بروی تنه و پا های او میشینند و یک مأمور شکنجه با خونسردی یک قصاب کاردی بدست میگیرد و کف پا های این نویسنده و محقق را تا باستان خود از طول قاج میدهد و میشکافد و سپس محققتن و مزاج با همکاران خود، سیگاری را که روشن کرده بوده در شکاف کف یکسی از پا های او خاموش میکند. این شکنجه مبتکرانه ساواک و عق شکاف موجب غوغت زخم میشود ولی مأموران مدتها از معالجه زخم خود داری میکنند. چه خوب است اگر آقای پوزیدست کارتر هم از این خبرها مطلع شوند و همانطور که در نامه جوابیه خود بشاه نوشته اند از تجربیات این دوست پسرارزش خود استفاده کنند. شاید این تجربیات در مبارزه ایشان و همکارانشان برای "رعایت حقوق انسانی" بکارشان بخورد و بتوانند این "تجربیات گرانبها" را برای استفاده بدوستان دیگر خود هم اطلاع دهند. آیا واقعا ساواک میتواند این دو مورد مشخص را تکذیب کند؟ آیا معاون وزارتخارج آمریکا همچنان در برابر کنگره آمریکا گرفتار کمبود دلیل است؟ آیا تمام مواردی که عنوان میشود مربوط به سالها قبل است؟ آیا ساواک حاضر است آقایان حسن حسام و محمد رضا زمانی را در برابر دوربین تلویزیون قرار دهد تا مردم راه رفتن این دو نویسنده را تماشا کنند؟

ما صیمانه آرزو میکنیم که آیند و نفر قادر باشند در برابر دوربین تلویزیون راه بروند و خلاف نوشته ها واقعیت پیدا کند ولی میدانم که این آرزوی عشی است در حالیکه تقریباً یکسال از این واقعه میگذرد.

برای آنکه دستگاه اختناق ایران و مأموران شکنجه آن از لحاظ از میان بردن آثار جرم خود، این دو نفر نویسنده را نکشد و جنازه های آنان را محدود نکند، ما نگارندگان این سطور با اطلاع و آگاهی کامل و دقیق

در مورد آنان اطلاع میکنیم که تا تاریخ انتشار این بررسی، آقایان محمد رضایمانی و حسن حسام زنده هستند و بجز عوارض ناشی از شکنجه هیچگونه بیماری و ناراحتی محلی که بتواند موجب مرگ آنها را ایجاد کند ندارند و اگر کسی از انتشار این بررسی این دو نفر یا هر یک از آنان بهر عذر و طعن بپزند، مرگ آنان هیچ علت و دلیلی جز آن ندارد که دستگاه اختناق ایران و عوامل آن برای از میان بردن آثار جرم دست بخون این دو نفر نویسنده ایران آخته اند.

بد نام کردن نویسندگان و جعل رساله و مقاله به اصلی آنها

رفتار غیر انسانی هم تیر و اختناق ایران

نویسندگان و شاعران و هنرمندان و روزنامه نگاران تنها نیستند گسختگی و حبس و شکنجه های ددمشانه و غیرقابل تصویری که دو نوع از آنها یادآوری کردیم و انواع دیگر آنها با شهیدان قهرمانی چون خسرو گلسترخی و کرامت دانشیان و گروه آنان و دیگران میدانیم، محدود نمیشود. رژیم اختناق و ترور افسار گسیخته دولتی روشهای ضد اخلاقی و ضد انسانی دیگر و انواع شکنجه های معنوی را هم برای نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران تدارک میبندد و در راه اجرای مقاصد خود به هیچ اصل و حد اخلاقی و انسانی پای بند نیست.

این موضوع مدتهاست بوضوح تمام فاش شده که کلیه روزنامه ها، مجلات و نشریات و کلیه وسایل ارتباط جمعی، بطور مستقیم و بی پرده یا از طرف دستگاه اختناق رأساً سازمان سازمان داده شده و اداره میشود و پادرس کنترل مأموران سانسور است. در روزنامه های بزرگ یا چند مأمور وزارت اطلاعات و ساواک در کنار سردبیران و دبیران آنها نشسته اند و تمام مطالب را پس از گذشتن از زیر دست سردبیرها و کارکنان روزنامه ها میبندند و کنترل میکنند و یا اگر سردبیران و کارکنان اصلی هیئت تحریری روزنامه از مأموران و یا وابستگان مستقیم خود سازمان امنیت و وزارت اطلاعات مستند و دستگاه به آنان اعتماد دارد، بجای گذاشتن مأموران سانسور در کنار آنها، خود آنها را موظف میکنند که کلیه تیرها و عاوین را در آخر وقت تلفاً برای آقای تدین معاون وزارت اطلاعات بخوانند و اگر عنوان یک خبر جلب توجه او را بکند، سردبیر باید سراسر مطلب مورد نظر را برای او بخواند و مطالب مورد نظر او را سانسور کند و البته این امر بجز "سانسور مثبت" یعنی چاپ خبرهای جعلی داخلی و خارجی و مقالات فرستاده شده است که روزنامه ها موظف به چاپ آنها در صفحه دلخواه و به شکل دستور داده شده هستند.

در مورد مجلات کار سانسور به این ترتیب صورت میگیرد که کلیه مجلات علاوه بر "انسانسور" که خود میکنند و باید بکنند، مقالات مورد تردید را قبلاً باید به صحنه مبارک آقای تدین معاون وزارت اطلاعات و مأمورین او برسانند و بشرط قبول او آنها را چاپ کنند. ولی این کارها هنوز پایان کار سانسور مجلات نیست و مدیران مجلات باید حداکثر تا دو روز پیش از انتشار مجله یک شماره چاپ شده از آنها برای وزارت اطلاعات و در مواردی که وزارت اطلاعات در اظهار نظر و میماند برای ساواک بفرستند. اگر مطالبی مخالف نظر دربار، ساواک و سانسورچیان در مجله ای باشد مدیر مجله مجبور است به دستور و برطبق نظر سانسورچیان مجله را یا حذف یا اضافه کردن مطالبی که مأمورین سانسور میکنند دیواه چاپ کند و این وضع که به ضرر منگفت برای مدیران مجلات منجر میشود آنها را، حتی پیش از حدی که دستگاه اختناق خواستار آنست محافظه کار میکند.

با این وضع رایج در سانسور روزنامه ها و مجلات بدیهی است که هیچ مقاله و خبری که مخالف منویات دستگاه اختناق باشد در روزنامه ها و مجلات قابل چاپ نیست مگر آنکه یک مقاله و خبر به شکلی نوشته و تنظیم شده باشد که از حد فهم و درک مأمورین سانسور بیشتر باشد و با توجه بآنکه شعور مأمورین سانسور معمولاً خیلی بالا نیست، گاه بگاه مطالب و مقالاتی مخالف منافع و نظر دستگاه اختناق در مجلات و روزنامه ها چاپ میشود که معمولاً چنین مطالبی در مورد اخبار و تفسیرهای خارجی بیشتر و در مورد اخبار و مطالب مربوط به ایران کمتر است. البته اکنون چند سال است که توجه دربار و ساواک و سانسورچیان به خبرها و تفسیرهای خارجی و جعل آنها غزونی گرفته است که در این باره جد گانه سخن خواهیم گفت.

بهر حال تعداد آن قبیل مطالب که نظر سانسورچیان را جلب نمیکند در سابق بیشتر بوده و اکنون، بحالت کنسار گشودن گروهی از نویسندگان مترقی از همکاری با روزنامه ها و مجلات هحد تصفیه روزنامه ها، تعداد این قبیل مطالب مخالف نظر و منافع دستگاه اختناق بیشتر شده است. ولی با اینحال دستگاه سانسور و اختناق میگوید بد های سانسور و اختناق مطبوعات را باز هم محکمتر کند و مطالب روزنامه ها و مجلات را یکدست به نفع خود و بر اساس نظرهای خود سامان دهد

و از کوچکترین "خطا" ی مطبوعات هم جلوگیری کند. در جریان اجرای این نظر، همین چند ماه پیش که ظاهرآ دستگاه اختناق ایران در برابر فشارهای خارجی میکوشید ظواهری از آزادی مطبوعات را نمایش دهد و صفحات هنری روزنامه ها را عرصه چند مصاحبه "آزاد منشا" بین آقای دکتر احسان نراقی و دکتر اسماعیل خوشی (شاعر و معلم فلسفه) کرده بود و درست در همان زمانی که با چاپ بدون اجازه و سارقانه شعرهای آقایان احمد شاملو و سیاوش کسرای و اسماعیل شامرویی (آینده) و چاپ مطالبی از دیگر نویسندگان و شعرا و مترجمان میکوشید ظاهراً سانسوریهائی کند، درست در همین موقع یک روز آقای امیر عباس همدانی نخست وزیر سردبیران روزنامه و مجلات پیر تیراز و معروف و حتی دبیران درجه دوم این روزنامه ها و مجلات را "احضار" کرد و در جمع آنان صریحاً گفت که "از بس شاهنشاه در مورد وضع شما و مطالبی که خلاف

مصلحت کشور چاپ میکنند ابراز ناراضی فرموده اند و از بس من از شما دفاع کرده ام دیگر خسته شده ام و دیگر نمیتوانم از شما دفاع کنم. خودتان باید دقیقاً مواظب کار خودتان باشید و اگر مطلبی خلاف مصلحت چاپ شد خودتان باید جوابگوی آن باشید من دیگر کاری از دستم برنمیآید و نمیتوانم از شما دفاع کنم." روزنامه نگاران به سادگی متوجه شدند این امر که "خودتان باید جوابگو باشید" یعنی چه و به این ترتیب نخست وزیر حق نمایش آزادی مطبوعات را که بنسب ضرورت میخواستند نشان دهند برای سردبیران و دبیران روزنامه ها بازگو کرد و آنان را از اینکه این آزادی مطبوعات را واقعی تصور کنند، بر حذر داشت: پیش از این جلسه در بهمن ماه ۱۳۵۵ به درخواست و اصرار آقای امیر ظاهری سردبیر روزنامه کیهان آقای دکتر مهدی بهار در باره مسائل مربوط به اوضاع و احوال کشور یک سلسله مقاله نوشت تا در روزنامه کیهان چاپ شود. در حقیقت آقای دکتر بهار فریب ظاهراً سانسوریهائی دستگاه را خورده بود و گمان کرده بود زمان مساعدی برای نوشتن نظریاتش پیدا کرده است. اما اولین مقاله از سلسله مقالات او که در روزنامه کیهان چاپ شد مقاله ای بود که فقط نام دکتر بهار را بر بالای خود داشت ولی مقاله چاپ شده در حقیقت مقاله اصلی او نبود و به سود دستگاه و در تعریف و تمجید از دستگاه اختناق، مطالبی بنام دکتر مهدی بهار در روزنامه کیهان چاپ شده بود. دکتر بهار در طی نامه ای به همدانی وضع اعتراضی کرد و نامه اعتراضیه خود را تکثیر و بین مردم توزیع کرد. همدانی برای جلوگیری از آنکه اقتضاح بیشتر بالا بگردد به روزنامه کیهان دستور داد. تکذیب نام دکتر بهار را چاپ کند. [مطالب مربوط به این اقتضاح و نامه اعتراضیه آقای دکتر بهار به همدانی و متن تکذیب نامه او در روزنامه کیهان و اصل مقاله دکتر بهار در شماره خرداد ۱۳۵۶ پیام دانشجوی چاپ شده است.]

بهر تقدیر، دستگاه اختناق ایران روزنامه ها و مجلات کشور را کاملاً در زیر کنترل دقیق خود دارد و اگر اختناق مطالبی خلاف منافع و نظر دستگاه در روزنامه ها و مجلات چاپ شود، این امر فقط نشان دهنده آنست که مأمورین سانسور از فهم و درک مطالب مذکور عاجز بوده اند و اخیراً با سیستماتیک کردن سانسور مطبوعات کوشش شده است باز هم بیشتر از این قبیل مطالب جلوگیری شود. دستگاه اختناق ایران از این سلطه کامل بر روزنامه ها و مجلات و از این سانسور دقیق مطبوعات به اشکال وحشیانه و کثیفی برای لجن مال کردن و بدنام کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران خوشنام استفاده میکند. آنچه اخیراً برای آقای دکتر مهدی بهار پیش آمد، تنها آخرین نمونه اینکار بود و قبلاً از آن نمونه های برجسته دیگری در این مورد وجود داشته است.

کار بدنام کردن و لجن مال کردن نویسندگان و هنرمندان و روزنامه نگاران به این ترتیب انجام میشود که وقتی دستگاه اختناق به نویسنده و هنرمند و روزنامه نگاری ظنن میشود بشرط قبول او آنها را چاپ کنند. ولی این کارها هنوز پایان کار سانسور مجلات نیست و مدیران مجلات باید حداکثر تا دو روز پیش از انتشار مجله یک شماره چاپ شده از آنها برای وزارت اطلاعات و در مواردی که وزارت اطلاعات در اظهار نظر

وایماند برای ساواک بفرستد. اگر مطالبی مخالف نظر دربار، ساواک و سانسورچیان در مجله ای باشد مدیر مجله مجبور است به دستور و برطبق نظر سانسورچیان مجله را بسازد یا اضافه کردن مطالبی که مأمورین سانسور میگویند دوباره چاپ کند و این وضع که به ضرر هفتکفت برای مدیران مجلات منجر میشود آنها را، حتی بیش از حدی که دستگاه اختناق خواستار آنست محافظه کار میکند.

با این وضع رایج در سانسور روزنامه ها و مجلات بدیهی است که هیچ مقاله و خبری که مخالف منویات دستگاه اختناق باشد در روزنامه ها و مجلات قابل چاپ نیست مگر آنکه یک مقاله و خبر به شکلی نوشته و تنظیم شده باشد که از حد فهم و درک مأمورین سانسور بیشتر باشد و یا توجه بآنکه شعور مأمورین سانسور معمولاً خیلی بالا نیست، گاه بگاه مطالب و مقالاتی مخالف منافع و نظر دستگاه اختناق در مجلات و روزنامه ها چاپ میشود که معمولاً چنین مطالبی در مورد اخبار و تفسیرهای خارجی بیشتر و در مورد اخبار و مطالب مربوط به ایران کمتر است. البته اکنون چند سال است که توجه دربار و ساواک و سانسورچیان به خبرها و تفسیرهای خارجی و جعل آنها غزویی گرفته است که در این باره جداگانه سخن خواهیم گفت.

بهرحال تعداد آن قبیل مطالب که نظر سانسورچیان را جلب نمیکند در سابق بیشتر بوده و اکنون، بعثت کنسار کشیدن گروهی از نویسندگان مترقی از همکاری با روزنامه ها و مجلات و بعد تصفیه روزنامه ها، تعداد این قبیل مطالب مخالف نظر و منافع دستگاه اختناق بیشتر شده است. ولی با اینحال دستگاه سانسور و اختناق میکوشد بند های سانسور و اختناق مطبوعات را باز هم محکمتر کند و مطالب روزنامه ها و مجلات را یکدست به نفع خود و بر اساس نظرهای خود سامان دهد و از کوچکترین "خطا"ی مطبوعات هم جلوگیری نکند. در جریان اجرای این نظر، همین چند ماه پیش که ظاهرآ دستگاه اختناق ایران در برابر فشارهای خارجی میکوشید ظواهری از آزادی مطبوعات را نمایش دهد و صفحات منبری روزنامه ها را عرصه چند مصاحبه "آزاد منشانه" بین آقای دکتر احسان نراقی و دکتر اسماعیل خوئی (شاعر و معلم فلسفه) کرده بود و درست در همان زمانی که با چاپ بدون اجازه و سارقانه شعرهایی از آقایان احمد شاملو و سیاوش کسرای و اسماعیل شامرویی (آینده) و چاپ مطالبی از دیگر نویسندگان و شعرا و مترجمان میکوشید ظاهرآ سانسورچیان کند، درست در همین موقع یک روز آقای امیرعاس هویدا نخست وزیر سردبیران روزنامه و مجلات پسر تهران و معروف و حتی دیران در جمع دوم این روزنامه ساواک مجلات را "احضار" کرد و در جمع آنان صریحاً گفت که "از بس شاهنشاه در مورد وضع شما و مطالبی که خلاف مصلحت کشور چاپ میکنند ابراز ناراضی فرموده اند و از بس من از شما دفاع کرده ام دیگر خسته شده ام و دیگر نمیتوانم از شما دفاع کنم. خودتان باید دقیقاً مواظب کار خودتان باشید و اگر مطلبی خلاف مصلحت چاپ شد خودتان باید جوابگوی آن باشید من دیگر کاری از دستم برنمیآید و نمیتوانم از شما دفاع کنم." روزنامه نگاران به سادگی متوجه شدند این امر که "خودتان باید جوابگو باشید" یعنی چه و به این ترتیب نخست وزیر صق نمایش آزادی مطبوعات را که بنسب ضرورت میخواستند نشان دهند برای سردبیران و دبیران روزنامه ها بازگو کرد و آنان را از اینکه این آزادی مطبوعات را واقعی تصور کنند، بر حذر داشت. پیش از این جلسه در بهمن ماه ۱۳۵۵ که درخواست و اصرار آقای امیر ظاهری سردبیر روزنامه کیهان آقای دکتر مهدی بهار در باره مسائل مربوط به اوضاع و احوال کشور یک سلسله مقاله نوشت تا در روزنامه کیهان چاپ شود. در حقیقت آقای دکتر بهار فهمی ظاهراً سانسورچیان دستگاه را خورده بود و گمان کرده بود زمان مساعدی برای نوشتن نظریاتش پیدا آمده است. اما اولین مقاله از سلسله مقالات او که در روزنامه کیهان چاپ شد مقاله ای بود که فقط نام دکتر بهار را بر بالای خود داشت ولی مقاله چاپ شده در حقیقت مقاله اصلی او نبود و به سوه دستگاه و در تعریف و تمجید از دستگاه اختناق، مطالبی بنام دکتر مهدی بهار در روزنامه کیهان چاپ شده بود. دکتر بهار در طی نامه ای به هویدا بر این وضع اعتراض کرد و نامه

اعتراضیه خود را تکثیر و بین مردم توزیع کرد. هویدا برای جلوگیری از آنکه افتضاح بیشتر بالا بگیرد به روزنامه کیهان دستور داد تکذیب نامه دکتر بهار را چاپ کند. [مطلب مربوط به این افتضاح و نامه اعتراضیه آقای دکتر بهار به هویدا و متن تکذیب نامه او در روزنامه کیهان و اصل مقاله دکتر بهار در شماره خرداد ۱۳۵۶ بنام دانشجو چاپ شده است.]

بهر تقدیر، دستگاه اختناق ایران روزنامه ها و مجلات کشور را کاملاً در زیر کنترل دقیق خود دارد و اگر احتمالاً مطالبی خلاف منافع و نظر دستگاه در روزنامه ها و مجلات چاپ شود، این امر فقط نشان دهنده آنست که مأمورین سانسور از فهم و درک مطالب مذکور عاجز بوده اند و اخیراً با سیستماتیک کردن سانسور مطبوعات کوشش شده است باز هم بیشتر از این قبیل مطالب جلوگیری شود. دستگاه اختناق ایران از این سلطه کامل بر روزنامه ها و مجلات و از این سانسور دقیق مطبوعات به اشکال و مخشانه و کثیفی برای لجن مال کردن و بدنام کردن نویسندگان و مترجمان و روزنامه نگاران خروشان استفاده میکند. آنچه اخیراً برای آقای دکتر مهدی بهار پیش آمد، تنها آخرین نمونه اینکار بود و قبل از آن نمونه های برجسته دیگری در این مورد وجود داشته است.

کار بدنام کردن و لجن مال کردن نویسندگان و مترجمان و روزنامه نگاران به این ترتیب انجام میشود که وقتی دستگاه اختناق به نویسنده و مترجم و روزنامه نگاری ظنن میشود و او را مخالف امیال خود می بیند و از شهرت یک او در بین روشنفکران به هراس می افتد، به او دستور میدهد مقاله ای در تعریف و تمجید از دستگاه و "پیشرفتهای ملکتی" یا مستقیماً در تعریف و تمجید از دربار بنویسد، اگر نویسنده و مترجم مورد نظر از اینکار خودداری کند و یا اگر او در زندان و در زیر شکنجه قرار داشته باشد و دست به مقاومت زده باشد، دستگاه اختناق ایران دیگر نیازی نمی بیند که این تعریف و تمجید از دستگاه و دربار حتماً بوسیله آن نویسنده و مترجم مورد سوء ظن یا زندانی نوشته شده باشد، بلکه خود مستقلاً و بدون اطلاع آن نویسنده و مترجم دست به انتشار مقالات و مطالبی به امضای آن نویسنده و مترجم در تعریف و تمجید از دستگاه و "پیشرفتهای" محیرالعقول کشور "تحت رهبری خردمندانه شاهنشاه" میزند. این وضع در حالی انجام میشود که آن نویسنده و مترجم مورد تعریف و تمجید دستگاه چه در زندان باشد و چه در خارج از زندان، هیچگونه امکانی برای حفظ آبروی خود و تکذیب مطالبی که به امضایش در روزنامه ها و مجلات چاپ شده ندارد. زیرا روزنامه ها و مجلات تحت سانسور شدید هستند و حتی کنترل شدیدی بر دایره آگاهی های آنها حاکم است و نمیتوانند تکذیب نامه نویسنده و مترجم و روزنامه نگار مورد تعریف قرار گرفته را چاپ و منتشر کنند و هیچگونه امکان دیگری هم در اختیار نویسندگان مورد تعریف قرار گرفته نیست. زیرا در کشور شاهنشاه زده ایران حتی داشتن یک دستگاه کوچک فتوکپی شخصی جزو مجرمات نابخشودنی است. بخاطر این و سایر آن به زور شکنجه کشیده میشود.

متأسفانه مردم هم که دور از این عقول و ناآگاه از این احوال روزیانه هستند و از آن خبری ندارند، ولی در همین حال چون از دستگاه و دربار صیفاً متفرقند همچو که نام نویسنده ای در صدر یا ذیل مطلبی که در تعریف و تمجید از دستگاه و دربار است قرار داشته باشد، آن نویسنده و مترجم را لعن میکنند و او را از پای بوسان و چاکرانی جدید و خریداری شده دستگاه می شمارند.

اینکار به آن معنی است که دستگاه اختناق و دربار ایران از نفرت عمیق مردم به خودش آگاهی کامل دارد و میداند هر کس مطلبی در تعریف از دستگاه و دربار بنویسد بلافاصله مورد نفرت مردم قرار میگردد و تمام رشته های روابط عاطفی مردم با او قطع میشود و چنین نویسنده یا مترجمی دیگر نمیتواند سر بلند کند و دستگاه اختناق و تیر و دولتی ایران سعی میکند از نفرت مردم بخودش به نفع خودش استفاده کند، مترجمان و نویسندگان مقام و مورد احترام مردم را از چشم مردم بیاندازد، در رابطه مردم با نویسندگان مورد نظرشان آشوبگری کند و این رابطه را به کثافت خود

بباید. (و سخنان شاه در جمع روزنامه نگاران آمریکایی در مورد اینکه آقای دکتر رضا براهنی مأمور سازمان امنیت بوده است از همین قماش بوده و از همین آگاهی شاه در مورد تنفر مردم از خودش سرچشمه میگرفت.)

آقای دکتر علی اصغر حاج سید جواد نویسنده و متفکر معروف و مورد احترام مردم، در پایان اولین نامه سرکشاده خود به معنیان رئیس دفتر شاه، مستقیماً همین موضوع اشاره کرد و نوشت که هرگونه مطلبی که بسر خلاف مندرجات این نامه به امضای من در مطبوعات منتشر شود، از من نیست و بنابراین فاقد اعتبار است. اشاره ایشان بطور مستقیم به همین روش دستگاه ترور و خفان دولتی بود. زیرا ایشان در همین کشور شاهنشاه زده ما زندگی میکنند و از روش ضد اخلاقی و ضد انسانی و وحشیانه رژیم در بدنام کردن نویسندگان و مترجمان کاملاً آگاه هستند و موارد متعددی از آنرا خود شاهد بوده اند.

همچنین پس از انتشار سلسله مقالاتی به امضای مرحوم دکتر علی شریعتی در روزنامه کیهان، بیانه های گسده بطور مخفیانه در تهران و شهرهای بزرگ و شهرهای مذمبی در تکذیب انتساب آن سلسله مقالات به مرحوم دکتر شریعتی انتشار یافت. در افشای همین روش وحشیانه دستگاه اختناق ایران بود و حکایت از آن میکند که دستگاه اختناق و ترور دولتی ایران در حالی که مرحوم دکتر شریعتی را در زندان و در زیر شکنجه های خود انداخته بود و رابطه او را بسا خارج قطع کرده بود مطالبی به امضای او در روزنامه کثیف کیهان که دیگر همه کارها را فقط بدستور دستگاه میکنند، "اینگارات شخصی" هم در این موارد بکار میبرد، انتشار داده است. سپس دیدیم که پس از ترور مرحوم دکتر علی شریعتی (که گویا پس از فرار از ایران، از طریق ردگریز مقصد سفر فرزندان او و محل اقامت فرزندان او در لندن ساواک محل اختفای او را کشف کرده و دست به قتل او زد، بوده است) همین روزنامه کثیف کیهان این مجاهد قهرمان و شهید را جزو معکوران نزدیک خود قلمداد کرد و "درگذشت ناگهانی" او را اعلام کرده، تسلیمت گفت.

مردم ما یکبار در دوران پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و بار دیگر در سالهای ۱۳۳۹ - ۱۳۴۰ با تحريم روزنامه کثیف اطلاعات درسی به خانواده سعودی دادند که هنوز آثار آن باقی است. اکنون دیگر زمان آن فرا رسیده است که این درسی را نه تنها در باره روزنامه اطلاعات بلکه بهمان ترتیب و با فشار بیشتر در مورد روزنامه کیهان که زمانی به آزادی خواهی تظاهر میکرد تکرار کنند و این ورق پاره سزور را همراه ورق پاره اطلاعات رسماً تحريم کنند تا اینطور وقیحانه و داوطلبانه از شهادت قهرمان مبارزی مانند دکتر علی شریعتی در ظاهر ابراز تأسف و در باطن ابراز شادمانی نکند و این مزد یک سرشت را اینچنین داوطلبانه و رذیله جزو معکوران نزدیک خود قلمداد نکند و خاطره او را بکثافت ورق پاره خود تهلاید.

جریان بدنام کردن نویسندگان و مترجمان که مورد سوظن دستگاه اختناق بوده و یا در زندان و زیر شکنجه قرار داشتند، از اواخر سال ۱۳۵۱ در هنگام برگزاری به اصطلاح "دهه انقلاب شاه و مردم" شروع شد. در جریان این جشن های فرمایشی و نکره فرمایشی مربوط به آن، دستگاه اختناق ایران به سختی در جستجوی شکار روشنفکران و نویسندگان بود تا آنان را به نحوی در مراسم "نگره ده انقلاب" شرکت دهد تا شاید نام آنان موجب آبروش برای "نگره ده انقلاب" شود. قافل از آنکه نویسندگان و مترجمانی که در این مضحکه شرکت کنند نه تنها آبروش به آن نمیدهند بلکه آبروی خود را هم برباد میدهند. برای نویسندگان و مترجمان معرفی که حاضر شوند در این مضحکه شرکت کنند مزایای مالی بزرگی هم در نظر گرفته شده بود و همه آنها که در آن مراسم شرکت کردند بعد ما ارقام سنگین پول را به انحاء مختلف پارو کردند.

با وجود مزایای مالی بزرگی که برای اینکار به نویسندگان و مترجمان وعده داده شده بود، اکثریست قاطع آنان از همکاری با دستگاه اختناق خودداری کردند و تنها افراد معدودی که از پیش با دستگاه زد و بنزد داشتند مانند آقایان دابوش مایون، هوشنگ وزیری، امیر

طاهری ، دکتر محمد مهدی سمسار ، آلبرت کوچوشی ، دکتر کاظم ودیعی که در آن زمان هنوز همه آنان به این حد از بند نامی نرسیده بودند و ماسک از چهره برداشته بودند و همکاری مستقیم خود را با دستگاه اختناق فاش نکرده بودند به شرکت در کمیته امور " تئوریک " و انتشارات کنگره " دهه انقلاب " رضایت دادند و در همان وقت هم دکتر کاظم ودیعی " سرود دهه انقلاب " را ساخت (که اکنون تبدیل به یوزیک آرام آگهی های کارپایی رادیو در ساعت یک بعد از ظهر هر روز شده است)

اما دستگاه به این حد راضی نبود و به آدم های خوشنامتری احتیاج داشت و صمم بود تعداد بیشتری از نویسندگان و هنرمندان را شکار کند . ولی کسی تن به اینکار نمیداد و تمام مساعی دستگاه در اینمورد ناکام ماند و شخص شاه و دستگاهش از این ناکامی سخت برآشفتنند . " مغزهای متفکر " دستگاه اختناق که از خشم شاه در هراس بودند و خود را هم ناکام میدیدند ، براه دیگری توسل جستند تا شاید نویسندگان را مجبور به همکاری با خود کنند و اگر موفق به اینکار نشدند حداقل آنان را بدنام کنند تا شاید در دفعات بعدی مجبور به همکاری شوند .

کار دستگاه اختناق و پادوهای آن علیه حیثیت و آبروی نویسندگان و هنرمندان باین ترتیب شروع شد که نخست مطلبی به امضای آقای فریدون گیلانی شاعر و منتقد هنری در تائید " دهه انقلاب " و " پیشرفتهای ملکتی به رهبری خردمندان شاهنشاه آریامهر " بشکل مقدمه ای بر مباحثه ای با مهرداد پهلبدی وزیر فرهنگ و هنر و مسئول امور سانسور کتاب و شوهر خواهر شاه در روزنامه کیهان چاپ شد .

این مباحثه و مقدمه آن که به امضای آقای گیلانی جعل شده بود ، نه تنها از خود آقای گیلانی نبود ، بلکه حتی بدون اطلاع قبلی ایشان چاپ شده بود و ایشان همان وقت از این " نوشته خود " آگاه شده که خوانندگان عادی در روزنامه آگاه شدند در حالیکه در آن زمان آقای گیلانی خود سردبیر صفحه هنری روزنامه کیهان بود . اینکار خشن و وحشیانه و ضد اخلاقی با اعتراض شدید آقای گیلانی مواجه شد و او در عین اعتراض به اینکار اعلام کرد مطلبی را که به امضای او جعل شده است تکذیب خواهد کرد . ولی به کنایه به او جواب داده شد اگر نشریه ای حاضر به چاپ تکذیب نامه او هست او میتواند تکذیب نامه اش را چاپ کند و آنها حرفی ندارند . و البته همچنان که آنها " پیش بینی " کرده بودند ، هیچ نشریه ای حاضر به چاپ تکذیب نامه او نبود . ضمناً چون آقای گیلانی سخت صبی شده بود در هر جا که گروهی را میدید در این مورد سخن میگفت و به اصطلاح سانسورچیان " جنجال برراه میداخت " پس از چند روز به او " یک تذکره دوستانه " داده شده که از دنبال گیری موضوع خودداری کند .

بعد نوبت به آقای ناصرپورقی رسید و یکبارگی چند شب بدینال هم چند مطلب به امضای ایشان بنام مباحثه و با مقدمه ای از خود ایشان در تائید " دهه انقلاب " و " خردمندیهای شاهنشاه آریامهر " چاپ شد . و این مطلب هم حتی بدون اطلاع قبلی آقای ناصرپورقی بود در حالیکه در همان زمان ایشان معاون سردبیر روزنامه کیهان بود و بنا بر روش معمول روزنامه ما باید از کلیه مطالب چاپ شده در روزنامه با خبر باشد و ضمناً معلوم نبود روزنامه ای که گروه کثیری خبرنگار در اختیار دارد چرا معاون سردبیرش را از کار عادی بازداشته و او را بدینال مباحثه های پیش پا افتاده فرستاده است . آقای پورقی که ظاهراً بیشتر از آقای گیلانی از بیخ و بنیاد این " سیاست " جدیست دستگاه آگاه بود و ضمناً از تجربه آقای گیلانی هم درس گرفته بود ظاهراً عکس العمل فوری نشان نداد ولی در شماره دیماه ۱۳۵۱ مجله " نگین یعنی نخستین شماره این مجله که پس از آن ماجرا چاپ شد در آغاز سرمقاله نگین که تحت عنوان " راپرت " بجای آقای دکتر محمود عایب نوشته بود صریحاً ولی به شکل ادیبانه ای که بتواند از زیر قیچی سانسور بگذرد مطالبی را که به امضای او منتشر شده بود تکذیب کرد . دستگاه هنگامی متوجه این تکذیب شد که مجله انتشار یافته بود . این نخستین تجربه های دستگاه ترور خفقان دولتی در بدنام کردن

نویسندگان کامیاب نبود زیرا پس از این جریان آقای فریدون گیلانی با تکذیب شفاهی مطلبی که بنام او منتشر شده بود در محافل و مجالس ، بطور کلی از ادامه کار در روزنامه کیهان خودداری کرد و از این روزنامه استعفا داد و آقای ناصر پورقی هم از ادامه کار در روزنامه کیهان خودداری کرده ، به خارج مهاجرت کرد .

دستگاه اختناق کار را بعنوان تجربه در همین حد متوقف کرد و بمطالعه این تجربه برای استفاده در موارد مطمئن تر پرداخت .

در اواسط سال بعد (۱۳۵۲) خانه آقای جهانگیر افکاری مترجم معروف و مرد سیاسی خوشنام سالهای بیست و نهم دستبرد دزدانی بی نام و نشان قرار گرفت که " اتفاقاً " فقط به یادداشتها و کتابهای او دستبرد زده بودند و از سرقت اثانه سنگین قیمت تر او خودداری کرده بودند ! آقای جهانگیر افکاری که از اصل ماجرا بیخبر بود برای شکایت از ماجرای دزدی به کلانتری محل مراجعه کرد ولی کلانتری بجای تشکیل پرونده و تعقیب دزد ، خود آقای افکاری را بعنوان همکاری با گروههای مخالف رژیم بازداشت کرد . آقای افکاری پس از مدتی بازجوئی و زندان ظاهراً آزاد شد ولی عملاً تحت نظر قرار گرفت . ایشان در آنموقع در قسمت ترجمه مقالات خارجی با روزنامه کیهان همکاری داشت و ضمناً از همکاران شرکت سهامی کتابهای جیبی بود .

پس از مدتی یک شب ناگهان خانه آقای جهانگیر افکاری تحت محاصره مأموران مسلسل بدست ساواک قرار گرفت و آقای افکاری که اکنون پیرمردی مورد احترام و ضمناً از یک پنا طیل است به عنوان همکاری با گروههای چریکی و همکاری با حضرت آیت الله خمینی و چند اتهام دیگر به شکل توهمین آمیزی دستگیر شد . ایشان از چندین پیش از دستگیری مجدد ، بصمت مدیر عامل سازمان کتابهای جیبی برگزیده شده بود و بعلمت سنگینی کار و مسئولیت در آن سازمان ، همکاری خود را با روزنامه کیهان قطع کرده بود . بدینال دستگیری آقای افکاری سازمان کتابهای جیبی تصمیم به انتخاب مدیر عامل تازه گرفت . ولی ساواک به این سازمان دستبرد داد که تا دستور ثانوی از انتخاب مدیر عامل تازه خودداری کند . پس از آن به بهانه " پیشامد روزهای مقدس رژیم و یا حتی بدون بهانه ، اعلانات بزرگی که اغلب یک چهارم از صفحه اول یا آخر روزنامه های اطلاعات و کیهان را میگرفت به امضای آقای افکاری چاپ میشد . این آگهی ها به خط زیبای نستعلیق و در ستایش از " رهبریهی خردمندان " آقای شاهنشاه آریامهر و به امضای آقای " جهانگیر افکاری " مدیر عامل سازمان کتابهای جیبی " بود . اینکار در زمانی انجام میشد که آقای افکاری نه تنها در زندان و تحت آزار و ایداء بود ، بلکه حتی به او اجازه ملاقات با خانواده اش نیز داده نمیشد . آقای افکاری هم هیچ نشریه ای را پیدا نکرد که حاضر به چاپ تکذیب و توضیحی از جانب او باشد . بعلمت زندانی بودن آقای افکاری تجربه دستگاه این بار " موفقیت آمیز " بود و اینبار در همین راه پیگیری شد . پس از آن به اشکال دیگر نوبت به آقای دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده و هنرمند معروف و سهج نوبت به مرحوم دکتر علی شریعتی متفکر اسلامی و نویسنده و سخنران معروف رسید . مطالبی که آقای دکتر علی شریعتی سالها پیش در دانشگاه مشهد تدریس کرده بود و چاپ آنها با سانسور مواجه شده بود و به علت تکثیر آنها از طرف دانشجویان ، گروهی از دانشجویان دستگیر شده و زیر شکنجه قرار گرفته بودند یکبارگی از طرف دستگاه اختناق بعنوان سلسله مقالات مسلسل در روزنامه کیهان با امضای ایشان چاپ شد . با این توضیح که دستگاه اختناق " تغییراتی " در نوشته ایشان داده بود . چاپ مقالات آقای دکتر شریعتی که خود در زندان و تحت سخت شدیدیترین شکنجه قرار داشت نخست با موجهی از تأسیف مردم و بخصوص طرفداران ایشان روبرو شد ولی به زودی معلوم شد که ایشان هنوز به مقاومت سرسختانه در مقابل دستگاه ادا نمیدهند و دستگاه که نتوانسته به مقاومت ایشان فائق آید تصمیم گرفته با استفاده از تجربیات قبلی خود جزو مد رسی ایشان را با دستبرد های بسیاری در متن ، چاپ کرده ایشان را بدنام کند . اکنون مدتی است که دستگاه اختناق از ادامه این

روش خودداری میکند زیرا بخصوص پس از چاپ مطالبی به امضای مرحوم دکتر علی شریعتی و فاش شدن موضوع ، دیگر کمتر کسی به چنین مطالبی که به امضای نویسندگان مترقی در روزنامه های معلوم الحال چاپ میشود اعتنا میکند ولی معلوم نیست دستگاه باردیگر این روش را مورد استفاده قرار ندهد .

مسئله خبرنگاران خبرگزاریهای خارجی در ایران و وظیفه افشاگری نیروهای ضد رژیم

در قسمت پیش به این نکته اشاره کردیم که دستگاه ترور و خفقان دولتی ایران بخصوص در سالهای اخیر توجه ویژه ای به خبرها و مقالات خارجی معطوف داشته است . سالها بود که بعلمت سانسور شدید در مورد اخبار و مسائل داخلی ، چون روزنامه ها و مجلات قادر به انعکاس وقایع و مسائل داخلی نبودند ، برای جلب خواننده توجه بسیاری به خبرها و تفسیرهای خارجی و ترجمه مقالات روزنامه های اروپائی و آمریکائی معطوف میکردند . دستگاه خفقان ایران که بسا استقبال خوانندگان روزنامه ها و مجلات از اخبار و مطالب خارجی روبرو شد به فکر سوء استفاده از این امر افتاد . در این مورد دستگاه قبلاً تجربیاتی کرده بود ولی آن تجربیات حساب شده و سیستماتیک نبود . مثلاً در هنگامیکه بیسن ایران و سوریه اختلافات سیاسی وسیعی وجود داشت وزیر اطلاعات شخصی بنام آقای جهانگیر تفضلی بود . این شخص به ابتکار خود خبرهایی بنام گزارش خبرنگارهای خارجی طبعه سوریه جعل میکرد . در آن زمان شدت اختناق اندکی کمتر از حالا بود و روزنامه ها بخود اجازه پرس و جو از منبع خبر را میدادند . وقتی خبرهای جعلی وزارت اطلاعات به روزنامه های اطلاعات و کیهان میرسید و دستور چاپ آنها داده میشد ، سردبیران خبرهای خارجی این روزنامه ها بخود اجازه میدادند که از وزارت اطلاعات شماره خبرهای مذکور را بپرسند . وزارت اطلاعات از جواب دادن به این پرسش ها ظفره میرفت و تا عقب رفتن در چندین مورد پرسش های روزنامه ها مگر شد . یکروز آقای تفضلی وزیر وقت اطلاعات سوال کنندگان را بدفتر خود احضار کرد و صریحاً به آنها گفت " لازم نیست حتماً خبری مخابره شده باشد تا ما منتشر کنیم . آنها طبعه ما خبر مینویسند ما هم طبعه آنها خبر درست میکنیم " .

البته قبل از آنهم آقای معینیان سرپرست اداره کل تبلیغات و انتشارات و سپس وزیر اطلاعات (رئیس کنونی دفتر مخصوص شاه) در هنگام اختلافات ایران و شوروی خبرهای متعدد دی طبعه شوروی جعل کرده بود و حتی بیشتر از آن ، در گفتارهای خود برای راد یو مینوشت و پخش میشد درباره فساد و رشوه و ارتشاء و غیره در شوروی مطالب متعدد مینوشت و گفتارهای خود را با جملات و خبرهایی که بنام روزنامه برآورد ! و اینوستیا جعل میکرد و حتی شماره و تاریخ روزنامه را هم ذکر میکرد مستعد ! میساخت .

ولی همه اینها موارد نسبتاً استثنائی بود . در سالهای اخیر که ترور و خفقان سیاسی و فرهنگی در ایران شدت بسیار یافته است ، جعل خبر از خبرنگارهای معسوف جهان و نوشتن تفسیرها و مقالات متعدد در باره این خبرهای جعلی به یک امر روزمره تبدیل شده است . اکنون کم نیست تعداد خبرهای خارجی روزانه که یا از ذکر منبع و ماخذ آنها خودداری میشود و یا حتی بنام خبرنگارهای معروف جهان مانند خبرنگاری روتتر ، خبرنگاری یونایتد پرس ، خبرنگاری آسوشیوتد پرس ، خبرنگاری فرانسه ، خبرنگاری آلمان و غیره جعل میشود و برای چاپ در صفحات خبرهای خارجی به روزنامه داده میشود . این امر صریحاً به آن معنی است که در واقع خبرنگارهای بین المللی اصلاً چنان خبرهایی را مخابره نکرده اند ولی دستگاه سانسور ایران " لازم " میداند که آن خبرنگارها چنان خبرهایی را که مورد احتیاج دستگاه است داشته باشند و بنابراین دستگاه سانسور خود شمر خبری را که خواست جعل میکند و نام یک یا چند خبرنگاری معروف بین المللی را در اول آن میگذارد و خبر را برای چاپ و انتشار به روزنامه ها میدهد و خودش هم آنها را به